

پاکستان، طالبان و مسأله افغانستان

پروژه آشوب از دوحه تا استانبول

عبدالعاصی نورزاد

بسم الله الرحمن الرحيم

پاکستان، طالبان و مساله افغانستان

پروژه آشوب از دوحه تا استانبول

عبدالناصر نورزاد

سخنی از نویسنده

آنچه امروز در افغانستان و پیرامون آن می‌گذرد، نه صرفاً بازماندهٔ جنگ، بلکه بازتولید هوشمندانهٔ جنگ در قالب جدید است. هر گلوله‌ای که در مرز میان طالبان و پاکستان شلیک می‌شود، صدای تپش قلب دستگاه‌های استخباراتی است که از دهه‌ها پیش، جنگ را به حرفه و بی‌ثباتی را به سرمایه تبدیل کرده‌اند. این کتاب تلاشی است برای رمزگشایی از همین پدیده؛ از منطق درونی آنچه من «دیپلماسی ترور» می‌نامم؛ دیپلماسی‌ای که در آن، گلوله ابزار گفت‌وگوست و مرگ، زبان مذاکره.

من به‌عنوان نویسنده، شاهد بوده‌ام که چگونه افغانستان از جغرافیای تاریخی به آزمایشگاه قدرت‌های جهانی بدل شد. هر فصل از تاریخ معاصر ما، بازنویسی همان سناریوی کهنه‌ای است که از لندن تا واشنگتن، از ریاض تا اسلام‌آباد، از دوحه تا استانبول، یک پیام واحد دارد: «افغانستان نباید آرام گیرد.» بی‌ثباتی افغانستان، شرط بقای بسیاری از قدرت‌هاست؛ همان‌گونه که وجود طالبان برای پاکستان، ضامن دوام نهاد نظامی و استخباراتی آن است.

در ظاهر، طالبان و پاکستان درگیرند؛ اما در باطن، هردو بخشی از یک اکوسیستم عملیاتی واحدند. طالبان بازوی میدانی‌اند و پاکستان مغز استخباراتی. هر دو در دکترین امنیتی غرب نقش دارند: حفظ شعلهٔ بحران در منطقه‌ای که باید همیشه ناآرام بماند تا توازن ژئوپلیتیک به نفع غرب حفظ شود.

در محتوای این رساله، نشان داده‌ام که چگونه طالبان از دلِ پروژه‌ای متولد شدند که قرار بود «جهاد» را از معنا تهی کرده و به ابزار سیاست خارجی بدل کند. سپس، همین گروه با مدیریت آی‌اس‌آی به صحنه بازگشت تا جایگزین دولت امریکایی کابل شود. خروج امریکا از افغانستان پایان اشغال نبود؛ آغاز شکل جدیدی از مدیریت از راه دور بود. طالبان امروز همان پیمانکاران امنیتی‌اند که مأموریت‌شان ادارهٔ بی‌ثباتی است، نه ساختن ثبات.

پاکستان، در این بازی، نقش بازیگر دوچهره را ایفا می‌کند. از یک سو مدعی قربانی بودن در برابر تروریسم است، از سوی دیگر، تولیدکننده و توزیع‌کنندهٔ همان تروریسم. این کشور با ظرافت تمام، از مفهوم

«قربانی» برای باج‌گیری استفاده کرده است. هر بار که حمله‌ای در خاک پاکستان رخ می‌دهد، دروازهٔ کمک‌های امریکا و عربستان باز می‌شود. این چرخه، نظامی را تغذیه کرده که اقتصادش از ترس می‌زید و سیاستش از تهدید.

تحریک طالبان پاکستان (TTP) در این میان، ابزار جدید همین بازی است. گروهی که در ظاهر دشمن دولت اسلام‌آباد معرفی می‌شود، اما در واقع، بخشی از دارایی‌های استراتژیک آی‌اس‌آی است. وجود تی‌تی‌پی برای پاکستان همانند یک نمایش خونین است: باید کشته بدهد تا زنده بماند. آی‌اس‌آی به خوبی می‌داند که باور عمومی بدون قربانی شکل نمی‌گیرد؛ بنابراین، گاهی لازم است خون بریزد تا افسانهٔ «دولت قربانی تروریسم» تداوم یابد.

در عین حال، این درگیری‌های ظاهری فرصتی است برای اسلام‌آباد تا با بزرگ‌نمایی تهدید تی‌تی‌پی، خود را متحد ضروری واشنگتن نشان دهد و بار دیگر وارد دایرهٔ کمک‌های مالی و تسلیحاتی پنتاگون شود. پاکستان با همین تاکتیک، چند دهه است که میان شرق و غرب بازی می‌کند؛ گاه در کنار امریکا می‌ایستد، گاه به چین لبخند می‌زند، اما در نهایت، فقط به بقای خود می‌اندیشد.

اما واقعیت تلخ‌تر آن است که افغانستان امروز دیگر در اختیار هیچ بازیگر واحدی نیست. کشور به صحنهٔ چندلایه‌ای از رقابت‌های ژئوپلیتیک بدل شده است؛ جایی که عربستان، ترکیه و قطر در نقش مجریان نرم سیاست امریکا، طالبان را به خدمت گرفته‌اند تا از این جغرافیا، اهرم فشار بر ایران، چین و روسیه بسازند. در این میان، ترکیه با رویای نئوعثمانی و جاه‌طلبی پان‌ترکیستی، می‌کوشد از افغانستان به عنوان دروازه‌ای برای ورود به آسیای مرکزی استفاده کند. عربستان نیز با تمویل شبکه‌های مذهبی، در پی مهار نفوذ ایران است. همهٔ این بازی‌ها یک هدف دارند: بازسازی کمر بند ناامنی پیرامون محور شرق.

درک این واقعیت، کلید فهم فلسفهٔ اصلی این رساله است. آنچه میان طالبان و پاکستان می‌گذرد، یک منازعه نیست؛ یک «نمایش کنترل‌شدهٔ بحران» است. هر بار که روابط تیره می‌شود، رسانه‌ها فریاد می‌زنند «جنگ آغاز شد»، اما در سطح پنهان، آی‌اس‌آی و طالبان در حال تنظیم خطوط تماس تازه‌اند. این همان چیزی است که من «دیپلماسی ترور» می‌نامم؛ شیوه‌ای که در آن، قتل، پیام است و آتش‌بس، تاکتیک.

جهان غرب، با آگاهی کامل از این بازی، تماشاگر منفعل نیست. واشنگتن و لندن هر دو می‌دانند که بقای طالبان در قدرت، ضامن استمرار بی‌ثباتی در آسیای مرکزی است. بی‌ثباتی‌ای که دو مأموریت را به‌طور هم‌زمان انجام می‌دهد: نخست، جلوگیری از تثبیت محور ایران-روسیه-چین در پیرامون افغانستان؛ دوم، فراهم‌سازی بهانه برای بازگشت تدریجی امریکا به منطقه، این بار نه با سرباز، بلکه با شبکه‌های امنیتی، پهپاد و پیمان‌های استخباراتی.

در بخش‌های میانی این رساله، نشان داده‌ام که چگونه پروژه‌های ظاهراً «صلح‌آمیز» مثل مذاکرات دوحه و استانبول، در واقع بخشی از برنامه مهندسی ناامنی‌اند. هیچ‌کدام از این گفت‌وگوها با نیت صلح برگزار نمی‌شود؛ بلکه برای بازآرایی خطوط نفوذ و مدیریت بازیگران است. آنجا که طالبان و پاکستان در برابر هم می‌نشینند، در واقع، دو شاخه از یک شجره‌اند که ریشه‌اش در استخبارات غربی است. ترکیه و قطر فقط نقش میزبان را بازی می‌کنند؛ دستور کار، جای دیگری نوشته می‌شود. در بخش‌های پایانی، به تحلیل ژرف‌تری از ساختار امنیتی پاکستان پرداخته‌ام؛ ساختاری که از زمان تأسیس، بر مبنای «ترس از نابودی» بنا شده است. ارتش پاکستان برای توجیه تسلطش بر سیاست، باید دشمنی دائمی بیافریند. گاهی هند، گاهی افغانستان، گاهی یک گروه خیالی به نام تی‌تی‌پی.

همین ساختار، نهاد نظامی را به کارخانه‌ای برای تولید بحران بدل کرده است. آی‌اس‌آی بدون بحران، معنا ندارد؛ ارتش بدون دشمن، مشروعیت ندارد. از این رو، طالبان و تی‌تی‌پی، هر دو فرزندان یک پدرند: دستگاه نظامی‌ای که از مرگ تغذیه می‌کند.

من در این رساله تأکید کرده‌ام که هر تحلیل از وضعیت افغانستان که بدون شناخت شبکه امنیتی پاکستان انجام شود، ناقص است. افغانستان پساطالبان، نه به دلیل ضعف داخلی، بلکه به علت وجود همسایه‌ای استخباراتی شکست خورده است. اسلام‌آباد از بی‌ثباتی کابل تغذیه می‌کند و از هر نشانه ثبات در افغانستان هراس دارد؛ زیرا ثبات کابل یعنی پایان عمق استراتژیک اسلام‌آباد.

در بُعد ژئوپلیتیکی نیز، بحران طالبان-پاکستان، ابزاری برای کنترل شمال افغانستان است. انتقال جنگجویان تی‌تی‌پی به بدخشان و قندوز بخشی از طرحی است که هدفش تغییر ترکیب قومی و سیاسی شمال است تا از شکل‌گیری مقاومت ملی جلوگیری کند. این انتقال با حمایت مالی عربستان و هدایت استخبارات ترکیه و نظارت امریکا انجام می‌شود. ظاهر ماجرا مقابله با تروریسم است؛ اما در واقع، مهندسی جغرافیای انسانی

برای تضمین بقای طالبان است. من در نگارش این اثر، نه صرفاً به دنبال توصیف، بلکه در پی هشدار بوده‌ام:

اگر افغانستان نتواند خود را از مدار سیاست‌های استخباراتی پاکستان جدا کند، به زودی شمالش به میدان جنگ نیابتی جدیدی بدل خواهد شد؛ جنگی که این بار به نام «مبارزه با تروریسم» آغاز می‌شود اما در حقیقت، برای تقسیم دوبارهٔ جغرافیا است.

طالبان هرگز نمی‌توانند در برابر پاکستان بایستند، چون بقایشان از اسلام‌آباد تغذیه می‌شود. در تاریخ سیاست، مزدور هرگز بر اربابش نمی‌شورد. هرچه می‌بینیم، نمایش است؛ سناریویی برای فریب افکار عمومی، برای نشان دادن پاکستان به عنوان قربانی، و طالبان به عنوان دولت مستقل. اما در واقع، هردو بخشی از ماشین تولید بحران‌اند.

در بُعد فلسفی، مسئلهٔ افغانستان، مسئلهٔ هویت نیز هست. تا زمانی که ما میان «اسلام سیاسی» و «دولت استخباراتی» تفاوت قائل نشویم، بازی ادامه خواهد یافت. طالبان نه حامل دین، بلکه حامل مأموریت‌اند؛ مأموریتی که از دهه‌ها پیش در لندن نوشته شد و در مدارس دینی پاکستان اجرا شد. این مأموریت، نابودی هر نوع استقلال فکری در جغرافیای خراسان است. هدف، از بین بردن اندیشهٔ ملی و ترویج جهل مقدس است تا جامعه همیشه در سطح بماند و ابزار دست بیگانه گردد.

رساله حاضر، دعوتی است به بازاندیشی؛ بازاندیشی در مفهوم امنیت، استقلال و دشمن. دشمن امروز ما نه تنها آن سوی مرز، بلکه در ذهن ماست؛ در ساختار فکری‌ای که هنوز پاکستان را «برادر مسلمان» می‌خواند و از درک نقش او به عنوان مزدور ژئوپلیتیک غرب عاجز است. تا زمانی که این خودفریبی ادامه دارد، افغانستان میدان جنگ دیگران خواهد ماند.

با حرمت فراوان

عبدالناصر نورزاد

2025 - اروپا

تنش نظامی میان طالبان و پاکستان؛

ادامهٔ یک سناریوی استخباراتی

برداشت نگارنده بر این است که آنچه میان طالبان و ارتش پاکستان رخ می‌دهد یک بازی استخباراتی، یک تاکتیک جدید و یک ترفند ماهرانه است؛ تا بازی موجود در وجود طالبان خلاصه شود و اسلام آباد بتواند از آن به نفع خود استفاده کند. در غیر آن صورت، در حال حاضر که اکثریت خانواده‌های سران طالبان، جایزاد‌های شان در پاکستان است و ارتباطات مشکوک و مورد تردید استخباراتی که میان سران این گروه و استخبارات نظامی پاکستان به گونه تاریخی وجود داشته است، امکان هر نوع تمرد را از طالبان در برابر پاکستان سلب می‌کند. به باور من، منطقی هم نیست که تصور شود، فصلی از تنش میان اسلام آباد و طالبان به وجود آمده باشد.

به علاوه، درگیری میان طالبان و ارتش پاکستان، فصل جدیدی از بازی‌هایی است که در منطقه به اشاره انگلیس، امریکا و تحت مدیریت نظامیان پاکستانی به راه انداخته شده است. فصلی از تحول در نوع بازی و ایجاد یک فضای کاذب و وارونه، برای لاپوشانی حقایق موجود در مورد روابط پیچیدهٔ طالبان و پاکستان. زیرا، از لحاظ ماهیتی طالبان یک عنصر و ابزار تحت کنترل نزد پاکستان است. درگیری‌های گاه و بیگاه که در منطقه رخ می‌دهد، بیشتر روی کاروان‌های مواد مخدر، اختلافات روی تقسیم منافع و نوع بازی‌های سیاسی و استخباراتی است. اما در بعضی مواقع، واکنش پاکستان در برابر طالبان، به نسبت پیوند احتمالی ای است که امکان دارد میان عناصر پشتون در پاکستان و طالبان شکل گیرد و در آینده به یک چالش برای پاکستان، مبدل شود.

با این حال، طالبان نسبت به وضعیت موجود دارای نفع هستند و پاکستان هم هدفمندانه در این خصوص، بازی می‌کند. به طور مثال طالبان برای بلند بردن وجهه پر خدشه شان در سطح داخلی، می‌خواهند حس ملی‌گرایی، دفاع از خاک و نوع تلاش برای باز پس‌گیری مناطق مورد ادعای افغانستان در آن طرف خط

دیورند را منحیث یک نظام با مسئولیت نشان دهند. در حالی که پاکستان، با عین سناریو، در تلاش است از یک طرف با ارسال پیامی، هر گونه بازی احتمالی از طرف هند و سایر کشور های منطقه را روی کارت طالبان، رصد کند و از طرف دیگر، نشان دهد که قربانی تروریسم است. البته که روند رو به افزایش تمایلات استقلال طلبانه تبارگرایانه در میان اقوام ساکن در پاکستان مانند بلوچ ها، پشتون ها و پنجابی و سندی ها، خطری جدی است برای آینده سیاسی پاکستان، اما تا آن مرز که طالبان افغانستان بتوانند در این مسیر، کاری انجام دهند که منافع اسلام آباد را با خطر مواجه کند، چندان منطقی به نظر نمی رسد.

ضمناً، با توجه به خصلت و پیوند طالبان افغانستان با تروریسم فراملی و گروه های افراطی در منطقه و فرامنطقه و برنامه ای که قرار است این گروه برای بی ثبات سازی منطقه انجام دهد، تنش میان کشورهای منطقه با طالبان و حتی کشورهای حامی این گروه، از نظر امنیتی، اجتناب ناپذیر است، اما نا فرمانی طالبان از پاکستان و تداوم این وضعیت را نمی توان فعلاً پیش بینی کرد.

طالبان با اتحاد ایدئولوژیک با سایر گروه های تروریستی از جمله تی تی پی، ابزاری در خدمت منافع امنیتی پاکستان هستند. امکان ادامه تحرکات این چینی نظامی و درگیری های مرزی میان این گروه و پاکستان، بسیار ضعیف است؛ زیرا از لحاظ توان نظامی، امکانات تسهیلاتی و تسلیحاتی، نفربری و تدارک جنگ برای درازمدت، طالبان خیلی آسیب پذیرند.

از طرف دیگر، در شرایطی که پاکستان، با بحران سیاسی، اقتصادی و مقابله با گروه های بلوچ و همچنین رقابت نفس گیر با هند به گونه تاریخی، مواجه است، تداوم چنین سناریوی جنگی، منطقی به نظر نمی رسد. ولی فصلی بودن و مقطعی بودن این درگیری ها، بر اساس برنامه نظامیان پاکستانی، یک تجربه ثابت شده است.

از این گذشته، بازی تاجایی پیچیده است که حتی پاکستانی ها می خواهند پای چین را در قضیه، دخیل سازند و نشان دهند بالای طالبان افغانستان، کنترلی ندارند. روزنامه دان پاکستان نوشته که پاکستان از چین بخواهد تا طالبان را تنبیه کند، در حالی که باور غالب بر این است که پاکستان، واسطه ای است در راستای گرم شدن روابط میان طالبان و چین. اگرچه چینی ها در پی نفوذ در افغانستان تحت کنترل طالبان اند، اما مجال کمتر بازی موثر و کارساز را دارند که بتواند اهداف پکن را بر آورده کند، زیرا طالبان از خود صاحب دارند و تصمیم نهایی را صاحب اصلی این گروه می گیرد.

بر کسی پوشیده نیست که طالبان مطلقاً یک برنامه انگلیسی - امریکایی تحت مدیریت پاکستان اند. از سوی دیگر، پاکستان تلاش می کند با منطقه ای نشان دادن موضوع، پای منطقه را به این بحران خودساخته، بکشاند و خود امتیاز کسب کند. زیرا نظامیان پاکستانی، به خوبی می دانند که هر نوع دخالت بیرونی (منطقه ای و فرامنطقه ای) سرازیر شدن پول های را باعث می شود که بتوان از آن برای مقابله با بحران اقتصادی و مالی در پاکستان، استفاده کرد. به این علت است که پاکستان برخلاف محاسباتش که تصور کرده بود با حاکمیت طالبان در افغانستان، از یک طرف به عمق استراتژیکش در این کشور می رسد و از سوی دیگر، می تواند از منطقه و فرا منطقه از حیث مدیر مستقیم این گروه، امتیاز کسب کند. اما حالا منطقه و فرامنطقه، به گونه دراماتیک داخل یک تعامل سازش کارانه با طالبان شده اند و این کار، تضعیف نقش اسلام آباد در بازی های بعدی در خصوص کارت طالبان را باعث می شود. به همین دلیل است که وزارت امور خارجه امریکا، پاکستان را «شریک مهم و کلیدی» ایالات متحده می خواند و اذعان می دارد که زمانی که صحبت از مبارزه با تروریسم و مسائل امنیتی به میان می آید، با اسلام آباد در ارتباط منظم هستند. پاکستان هم از وضعیت موجود، نفع می برد و کوشش می کند قضیه را با تروریسم فراملی که قرار است تمام منطقه را درگیر یک روند بی ثبات سازی منطقه ای کند، پیوند بزند. این کار باعث می شود تا دوباره منطقه و فرامنطقه، به پاکستان رجوع کنند و کارت بازی، در دست اسلام آباد انحصاراً باشد.

با آنچه گفته شد، درگیری های این چنینی، یک برنامه تنظیم شده است. در هیچ جای از روایات تاریخی، چنین ثابت نشده است که مزدور بر بادارش، گلوله شلیک کند. طالبان، با وجود پاکستان زنده اند. اگر قرار باشد مشکلی برای پاکستان پیش بیاید، بقای طالبان در خطر خواهد بود. پاکستان، تا هنگام موجودیت طالبان در قدرت و در حاشیه آن، صاحب نفع خواهند بود. هیچ گروهی همانند طالبان، برای پاکستان عامل نفع نیست و هیچ برنامه ی را نمی توان از جانب پاکستان، برضد طالبان و یا برعکس آن را تصور کرد. بازی خیلی پیچیده است و نباید به ظاهر قضایا، نگاه کرد و تصور کرد، دیگر طالبان در کنترل اسلام آباد نیست.

پاکستان و ماجرای تی تی پی

دولت پاکستان، اعلام کرده که گراف حملات طالبان پاکستانی (تی تی پی) افزایش یافته و در یک سال گذشته حدود 1500 حمله صورت گرفته است. تنها رقم مجموعی حملات در یک ماه گذشته به حمله 99 می رسد و یک سیر صعودی سرسام آوری را نشان میدهد. در حالیکه به گمان تحلیلگران امنیتی و برداشت های نگارنده، این در واقع، یک سرخط رسانه پی در راستای راه اندازی یک جنگ روانی است که نشان می دهد در عقب قوت گیری تی تی پی در پاکستان، دست های پنهانی ای وجود دارد. دست های که با کمک آی اس ای، در تلاش اند بقیه بازی را هدایت کنند.

به تازگی، نخست وزیر موقت پاکستان، انورالحق کاکر، یک قدم پیش تر نهاده و گفته است که در صورت نیاز، ارتش پاکستان به گزینه های نظامی و عملیاتی در برابر طالبان، متوسل خواهد شد. آنچه که هویدا است این است که تی تی پی از زمان به قدرت رساندن طالبان در افغانستان در اگست 2021 با حجم وسیعی از حملات، در تلاش است تا چیزی را ثابت کند. این ثبوت نشان از اجندهای پنهانی است که پاکستان، مجری و بانی آن است. زیرا حملات گسترده و بی وقفه، تسخیر جغرافیا و ایجاد مزاحمت های به ظاهر امنیتی برای پاکستان، ظاهراً، یک ماجرای امنیتی را نشان می دهد. اما قرار شواهد موجود و نقش مطلق ارتش پاکستان در ایجاد تی تی پی و سایر گروه های تروریستی که آن ها را منحیث ابزار استراتژیک در دوجبهه افغانستان و هند به کار گرفته، نا فرمانی و صعود گراف حملات تروریستی در داخل خاک پاکستان، یک مقدار مشکوک به نظر می رسد.

نگارنده با پیگیری متداوم اخبار مربوط به تی تی پی، طالبان افغانستان و واکنش های غیر معمول پاکستان، چند عامل را در ساختگی بودن این ماجرای امنیتی که نفع آن مستقیم به پاکستان می رسد، بررسی می کنم. به نظر من، تی تی پی هنوز هم در دستان آی اس آی است و مطابق برنامه های امنیتی آی اس آی، حرکت

می‌کند. نه تنها تی تی پی، بل سایر گروه‌های تروریستی که در چهل سال اخیر ایجاد و روی صحنه آورده شده‌اند، در خدمت منافع امنیتی و استراتژیک پاکستان بوده‌اند و هیچ جای شک و شبهه در این بازی خطرناک و چندپهلوی وجود ندارد. اما دلایل ذیل را می‌توان در خصوص تی تی پی و عملکرد مشکوک پاکستان به بررسی گرفت که نشان می‌دهد پاکستان با کارت تی تی پی بازی امنیتی انجام می‌دهد:

اول- احتمال زیاد و قرین به واقعیت وجود دارد که نشان می‌دهد تی تی پی مانند کاردی در دستان پاکستان، قرار دارد. زیرا، بعد از به قدرت رسانیدن طالبان در افغانستان، انتقادهای زیادی درخصوص ریشه‌گیری تروریسم و تجمع گروه‌های تروریستی در خاک افغانستان تحت کنترل طالبان وجود داشته و همه پاکستان را مقصر این کار می‌دانند. بنا پاکستان در تلاش است تا نشان دهد که خود قربانی تروریسم است و تی تی پی یک عامل خطرناک برای امنیت ملی پاکستان محسوب می‌شود و این خطر در حال بزرگ شدن است؛

دوم- اسلام‌آباد در تلاش است تا منافع امنیتی اش را با منافع واشنگتن همسو سازد. این کار تنها در صورت موجودیت تروریسمی امکان‌پذیر است که پاکستان خود بانی آن بوده است. در این راستا تلاش‌ها در جهت وخیم نشان دادن وضعیت امنیتی پاکستان، جریان دارد و تی تی پی ابزار خوبی در دستان ساختار نظامی و امنیتی پاکستان برای رسیدن به این هدف سیاسی، محسوب می‌شود. پاکستان از این کار، هم می‌تواند از اتهام بستر سازی تروریسم در افغانستان و منطقه تبرئه شود و هم می‌تواند سهمی در کمک‌های نظامی پنتاگون برای مبارزه با تروریسم داشته باشد؛ چیزی که بعد از خروج امریکا از افغانستان، پرداخت آن به پاکستان قطع شده و این کشور را در مضیقه امنیتی و اقتصادی قرار داده است؛

سوم- پاکستان در تلاش است تا پیوند تی تی پی و القاعده را بسیار استوار بر ایدئولوژی نشان دهد. القاعده هنوز هم نامی است حساسیت برانگیز و می‌تواند هر مقصد سیاسی را با مسائل امنیتی پیوند بزند. از اینکه پاکستان بعد از خروج امریکا از افغانستان، از اجندا‌های منطقه‌ای امریکا دور مانده و در عوض، علاقمندی امریکا به هند رقیب تاریخی پاکستان بیشتر شده، بنا پاکستان برای داخل شدن به مدار تعاملات امنیتی موجود در جنوب آسیا که رهبری آن را امریکا به عهده دارد، تلاش می‌کند. این تلاش مستلزم جدی نشان دادن وضعیت امنیتی و رشد گروه‌های تروریستی‌ای است که پاکستان بانی آن‌ها بوده است؛

چهارم- اسلام‌آباد با بزرگ نشان دادن حجم حملات تی تی پی و اثبات پیوند آن با القاعده، می‌خواهد از بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای که از رشد تروریسم در منطقه نگران‌اند، باج‌گیری کند. تمام دغدغه

های پاکستان از تحولات امنیتی در منطقه، باج‌گیری اقتصادی است که بتواند گره از چالش‌های اقتصادی و مالی آن بگشاید و به ثبات آن کمک کند. چون اقتصاد پاکستان یک اقتصاد ملیتاریستی است و همواره روی برنامه‌های امنیتی استوار بوده است، بنا استفاده از کارت تروریسم که کنترل آن مستقیماً بر می‌گردد به خود ساختار نظامی این کشور، در دستور کار آن قرار داشته است؛

پنجم- پاکستان می‌خواهد نشان دهد که قربانی تروریسم است و مستحق مهربانی سیاسی، کمک‌های تسلیحاتی و اقتصادی. با این کار پاکستان در تلاش است تا از یک طرف، اتهام حمایت و بستر سازی تروریسم را از جبین نظام امنیتی آن، پاک کند و از سوی دیگر، با دریافت کمک‌های نظامی و تسلیحاتی که بن مایه آن مقادیر نقدینه است، در مسیر رقابت با هند، عقب نماند.

ششم- از اینکه نظام سیاسی و امنیتی پاکستان با پشتون‌های این کشور مشکل دارد و تی تی پی از یک تعداد زیادی از پشتون‌های این کشور تشکیل شده است، بنا فرصت خوبی برای سرکوب پشتون‌ها مساعد بسازد. تی تی پی تا زمانیکه در کنترل پاکستان است، خوب است. اما زمانیکه به یک خطر امنیتی مبدل شود و از کنترل خارج شود، دیگر مورد توجه این کشور نیست و برچسب تروریست به آن زده می‌شود؛

هفتم- بالاخره، از اینکه آوازه‌های مبنی بر تامین ارتباط میان نورولی محسود رهبر یکی از بخش‌های تی تی پی و سازمان استخباراتی هند، پخش شده است، دیگر پاکستان این بازی را به نفع خود نمی‌بیند و می‌خواهد با اقدامات پیشگیرانه، ضد حمله‌ای را بر ضد برنامه‌های راو (سازمان استخبارات هند) سازماندهی کند. بنا کوبیدن تی تی پی در شرایط فعلی، عمدتاً ناشی از این نگرانی است.

با توجه با آن چه که گفته شد، بازی جدید پاکستان با کارت تی تی پی، یک بازی خطرناک امنیتی توام با مقاصد سیاسی و اقتصادی است. پاکستان از قضا، به استفاده از کارت تروریسم و بازی با گروه‌های خود ساخته تروریستی، عادت دارد و آن‌ها را منبع خوبی برای درآمد‌های مالی، تعقیب اهداف امنیتی و سیاسی، تلقی می‌کند. دیده شود که این بازی تا کجا به نفع پاکستان پیش می‌رود و این کشور می‌تواند از کارت گروه‌های تروریستی به نفع خودش سود ببرد؟

پاکستان و تی تی پی؛

دو روی یک سکه در بازی های استخباراتی

این جستار را درسه بخش، دنبال خواهیم کرد. بخش اول به بررسی اجمالی ماهیت و عملکرد تی تی پی منحیث استخباراتی و هم اینکه واقعا تی تی پی همانطوریکه پاکستان ادعا می کند، از جانب هند حمایت می شود، می پردازد. بخش دوم به بررسی اینکه چرا تی تی پی در خدمت منافع پاکستان است و بخش نهایی به این نکته اشاره خواهد داشت که اگر تی تی پی یک محصول استخباراتی در خدمت منافع پاکستان است، پس چرا به ارتش و تاسیسات نظامی پاکستان، حمله می کند و میزان حملات آن شدت یافته است؟

در برخورد پاکستان در قبال مساله تی تی پی باید، نهایت احتیاط به خرج داد. این مساله چون ماهیت امنیتی و استخباراتی دارد، همواره در مظان شک و تردید قرار خواهد داشت. چطور تی تی پی خطری شود برای منافع حیاتی و امنیتی پاکستان؟ یکبار از خود پرسیم که کارخانه تولید تفکرات افراط گرایانه، چطور مورد تهدید محصولات خودش، قرار گرفته است؟ هیچ امکان ندارد که نظامیان پاکستانی، با تولید این محصول، آینده اش را پیش بینی نکرده باشند. حتما و به طور قطعی، برنامه های امنیتی و استخباراتی در حال اجرایی شدن هستند که می توانند دلیل موجهی به استفاده از کارت تی تی پی برای پاکستان باشد. اگر بگویم طالبان و تی تی پی، هردو در یک ردیف هستند و پاکستان را تهدید می کنند، بازهم دچار اشتباه خطرناکی شده ایم. چون یگانه حربه نظامی، سیاسی و اقتصادی ای که پاکستان از بدو تاسیس اش در اختیار داشته، همین گروه های تروریستی با قرائت های تندروانه و خلاف ارشادات دین مقدس اسلام بوده است. حال، با مدنظرداشت جذابیت در استمرار بازی موش و پشک ای اس آی که تی تی پی را سرخط برنامه های امنیتی و مخرب منطقه ای خود ساخته، باید توجه کنیم که گراف حملات سازماندهی شده که تلفاتی نیز در پی دارد، بسیار بی سابقه است. برای درک عمیق تر حقیقت پشت ماجرای حملات فزاینده تی تی پی در پاکستان

و حضور روز افزون آن در افغانستان تحت کنترل طالبان، باید به جنبه‌های مختلف موضوع نگاهی دقیق‌تر بیندازیم. ابتدا، باید مشخص کنیم که آیا تی پی یک عنصر جدا سیاست‌های امنیتی و استخباراتی پاکستان است و تحت تاثیر هند به حملاتش ادامه می‌دهد و یا اینکه حقیقت ماجرا همانطوری که حدس زده می‌شود، به گونه‌ای است که تی پی برای اهداف راهبردی‌اش، ابتدا تی پی را ایجاد کرد و به تقویت آن پرداخت و حالا از ظرفیت مخرب آن، استفاده می‌کند. در نتیجه، بار تمام مسئولیت را به گردن دیگران می‌اندازد و از آن استفاده اعظمی می‌نماید. مثلاً همواره پاکستان، هند رقیب دیرینه‌اش را متهم به حمایت از تی پی کرده است. رابطه هند با تحریک طالبان پاکستان (TTP) همواره موضوعی حساس و بحث‌برانگیز بوده است. گرچه هیچ مدرک رسمی و غیرقابل‌انکاری درباره حمایت مستقیم هند از TTP وجود ندارد، پاکستان به‌طور مکرر هند را به حمایت از این گروه متهم کرده است. این ادعاها بیشتر در چارچوب رقابت استراتژیک بین دو کشور و تلاش برای تضعیف یکدیگر مطرح می‌شود.

ادعاهای پاکستان درباره رابطه هند با تی پی همواره بحث‌برانگیز بوده است. به‌طور مثال، پاکستان بارها ادعا کرده است که هند از طریق شبکه‌های مخفی در افغانستان به TTP کمک مالی و تسلیحاتی می‌کند. این اتهامات بیشتر بر این اساس است که هند تلاش دارد از گروه‌های شورشی مانند TTP برای ایجاد بی‌ثباتی در مناطق مرزی و داخلی پاکستان استفاده کند. از این فراتر، حتی پاکستان ادعای‌های امنیتی دیگری را نیز در خصوص ارتباط هند با تی پی مطرح کرده است. به همین حساب بوده که پس از بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان، پاکستان مدعی شده که هند پیش‌تر از حضور خود در افغانستان برای ایجاد ارتباط و حمایت از گروه‌هایی مانند TTP استفاده می‌کرده است. حتی برخی مقامات پاکستانی TTP را ابزار هند در جنگ نیابتی علیه پاکستان می‌دانند. آنها معتقدند که هند به دنبال انتقام‌جویی از حمایت پاکستان از گروه‌های شبه‌نظامی در کشمیر است و از TTP برای این هدف بهره می‌برد. به هر صورت، ادعاهای پاکستان درباره رابطه هند و TTP بیشتر بر پایه فرضیات و برداشت‌های سیاسی است تا شواهد ملموس. پس بر می‌گردیم به اصل ماجرا که همانا ناشی از حمایت و ایجاد تی پی توسط پاکستان است و این کشور برای اهداف خودش از وجود تی پی بهره می‌برد. نکات برجسته اهداف پاکستان از ایجاد تی پی و رسیدن عمق استراتژیک این کشور، در بخش دوم مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

تی تی پی در خدمت منافع پاکستان

در این بخش به این مسئله می پردازیم که چگونه تی تی پی ممد منافع پاکستان است و چگونه پاکستان از وجود آن در پی حصول منافع راهبردی اش است؟ حال آنکه نگاه اکثریت صاحب نظران، تحلیل گران که در گرو جنگ روانی راه اندازی شده توسط پاکستان و شبکه های مرتبط به آن است، این طور است که تی تی پی به علت حمایت گسترده عملیاتی، تسلیحاتی، مالی و سیاسی هند به این درجه ی از قدرت تخریب و توان عملیاتی رسیده است. اما به اساس دلایلی که در ذیل نکته شماری می شوند، باور نگرنده این است که تی تی پی یک محصول پاکستانی است و برای حصول اهداف راهبردی ذیل، طراحی، عملیاتی و به یک هیولای یک جنگ روانی مبدل ساخته شده است:

- در نگاه نخست، تی تی پی از جانب پاکستان برای استفاده داخلی، جهت امنیتی ساختن موضوعات و پوشش ناکامی های دولت پاکستان از گذار از یک دولت نظامی و یک اقتصاد جنگی که تولید آن تنها موضوعات امنیتی مانند گروه های تروریستی است به یک دولت واقعا کار آمد، دموکراتیک، پاسخگو و حلال مشکلات مردم پاکستان، ایجاد شده است. در مطالعات امنیت، دولت ها برای انحراف توجه عام مردم مبنی بر اینکه مباحث کلیدی ای که ربط مستقیم به سیاست های ناکام دولت ها می گیرند، از رویکرد امنیتی ساختن، استفاده می کنند. این رویکرد که به اساس سیاست های یک نظام حاکم، موضوعات عام و بی ارزش را وارد حوزه خصوصی می سازد و به آن رنگ و بوی ملی می دهد، استفاده می شود. به عبارتی، شکل و شمایل دادن به موضوعات حاشیه پی و مبدل ساختن آن به موضوعات کلیدی که باعث تحریک احساسات ملی گرایانه مردم می شود، هدف اصلی امنیتی ساختن است. دولت پاکستان در طول تاریخ آن، همواره برای توجیه عملکرد های ضد هندی و افغانستانی اش، رقم درشتی از درآمد این کشور را که ناشی از کمک های خارجی است، به موضوعات نظامی و دفاعی، اختصاص داده است. در حالیکه اقتصاد ورشکسته، مصرفی

و محتاج وام های بانک جهانی، کشور های حوزه خلیج فارس، امریکا و انگلیس، به شدت تبعات منفی آن را احساس کرده است. بنا، ایجاد تی تی پی به هدف امنیتی ساختن موضوع، برای لاپوشانی ناکامی ها و عملکرد های ضد بشری آی اس آی است؛

- در قدم دوم، پاکستان با ایجاد تی تی پی می خواهد مظلوم نمایی کند و نشان دهد که دولت این کشور قربانی تروریسم است و نیازمند کمک های اقتصادی، نظامی و حمایت های سیاسی از جانب جامعه جهانی، منطقه و کشور های همسایه اش، است. بنا بحث تی تی پی و عملکرد های آن که ناشی از دستورالعمل های استخبارات این کشور است، باید منجر به سرازیر شدن کمک های جامعه جهانی شود. این سریال برای سالیان متمادی، ادامه داشته است؛

- از اینکه پاکستان همواره درگیر و مشمول بازی های امنیتی و استخباراتی راه اندازی شده توسط قدرت های بزرگ است و همیشه برای کمک به این برنامه ها، پیشقدم در جذب نیروهای جهادی است، بنا، بعضی اوقات پیش می آید که بازی گران قدرتمند مانند ایالات متحده امریکا، روسیه و چین در نحوه و قاعده بازی، تغییراتی وارد می کنند که دیگر نیازی به وجود آی اس آی نیست. بنا حفظ تی تی پی و بلند بردن ظرفیت تخریبی آن من حیث یک نیروی ریزرف برای حفظ جایگاه آینده پاکستان در بازی قدرت های بزرگ در منطقه می باشد. به این اساس، آی اس آی، تی تی پی را من حیث گاو شیری در اختیار دارد و از وجود آن، سود می برد. حال اگر سؤال شود که با وجود طالبان افغان، چه نیازی است تا پاکستان و سازمان استخبارات نظامی آن، تی تی پی را ایجاد کند؟ باید تذکر یابد که طالبان افغان، حالا دارای چند صاحب هستند و مطلق و آنطوریکه تصور می شد، در کنترل پاکستان نیستند. همان طوریکه حوادث گذشته نشان داد که این گروه می تواند برای پاکستان، مخاطراتی را در پی داشته باشد، بنا تی تی پی با آن شمایل وحشتناکش، دستمایه خوب و تحت فرمانی برای پاکستان است تا برای حصول عمق استراتژیک آن، کارایی داشته باشد؛

- هدف دیگر از ایجاد تی تی پی توسط پاکستان، داشتن نیروی مخربی در میان پشتون های پاکستان است که بوسیله آن از یک طرف ساختار قومی آن ها را در هم شکند و ایجاد تفرقه کند و از سوی دیگر، در مواقع مختلف برای سرکوب آنها، توجیهی داشته باشد. به این اساس، تروریسم تعبیه شده در میان قبایل پشتون های آن طرف خط دیورند، با اهداف راهبردی ارتش پاکستان همراه

است و این حربه تا حال نتیجه خوبی هم داشته و دستمایه خوبی در عرصه رقابت های امنیتی این کشور در منطقه، حساب می شود؛

- در ضمن، با بزرگ شدن موضوع تی تی پی، پاکستان در نظر دارد تا از قدرت های بزرگ در منطقه و فرامنطقه، امتیاز گیری کند. این حلقه امتیاز گیری طوری است که با بالا رفتن قدرت تخریبی تی تی پی و مبدل شدن آن به یک چالش بزرگ امنیتی در منطقه شروع شده و با میانجی گری و امتیاز گیری ارتش پاکستان در عرصه حل آن با جامعه جهانی و منطقه، ختم می شود؛

- بعلاوه، تصویر سازی مطلوب از دولت و ارتش پاکستان من حیث یک کشور صلح دوست و همکار جامعه جهانی و ممد حفظ صلح و ثبات در منطقه که خود قربانی این تروریسم است، یکی دیگر از اهداف این بازی خطرناک امنیتی توسط پاکستان است. با این حال، دولت و ارتش پاکستان، نشان می دهد که خود قربانی تروریسم است و هند رقیب دیرینه و تاریخی آن، مسئول این نابسامانی است و در عین حال برای همکاری جهت حفظ صلح و ثبات، همکار صادق جهان است؛

- در اخیر، هدف از ایجاد و تقویت تی تی پی توسط ارتش پاکستان، ادامه این بازی خونین توسط آن و نشان دادن این موضوع که وخامت وضعیت امنیتی پاکستان به علت دست های پنهان قدرت های منطقه همانند هند، در عقب تی تی پی است و اینکه ممکن است این بازی خونین تبعات منفی ای برای امنیت تمام منطقه داشته باشد و آن را تحت شعاع امنیتی قرار داده و متاثر بسازد. این جا است که پاکستان و ارتش آن با یکی از کلیدی ترین اهداف، در پی بهره برداری ژئوپولیتیکی، تسخیر جغرافیای افغانستان و انجام حملات به آن است. به این منظور، تی تی پی بهانه ی خوبی امنیتی جهت اقدامات فزاینده پاکستان، محسوب می شود.

چرا تی تی پی، بالای نظامیان و

تاسیسات پاکستانی حمله می کند؟

در این بخش روی این مساله تمرکز خواهیم داشت که اگر تی تی پی یک محصول استخباراتی در خدمت منافع پاکستان است، پس چرا به ارتش و تاسیسات نظامی پاکستان، حمله می کند و میزان حملات آن شدت یافته است؟

برای درک بیشتر و خوب تر موضوع تی تی پی و بازی امنیتی ای که پاکستان با این گروه انجام میدهد، لازم است تا یک سری از قواعد بازی های استخباراتی در قالب نظریه های امنیتی را مدنظر گیریم. مثلاً برای هر بازی امنیتی، هزینه ای نیاز است تا در باور عمومی ته نشین شود و به یک واقعیت غیر قابل انکار مبدل گردد. به این لحاظ است که تی تی پی به دستور پاکستان، اکثر افسران پشتون پاکستانی را هدف قرار میدهد و طوری نشان داده می شود که این گروه به تهدید درجه یک در برابر امنیت ملی پاکستان مبدل شده است. در این صورت، آی اس آی در بازی اش کامیاب می شود و باور عمومی نسبت به حقانیت خود راجع به ادعای دروغین مبارزه بر ضد تروریسم را جلب می کند.

برعلاوه، تی تی پی به دلیلی به ارتش و تاسیسات نظامی پاکستان حمله می کند که نشان دهد پشتون ها در صف این گروه اکثریت اند و از تی تی پی نیز حمایت می کنند. اینجا است که ارتش و استخبارات نظامی آن، از موقعیت استفاده برده امکان هرنوع شورش نظامی و خودمختار طلبانه پشتون ها در پاکستان را، خنثی کرده و به حد پایین تقلیل می دهند. زیرا نظام پاکستان و ارتش آن، همواره از پشتون ها و ادعای استقلال طلبی شان مبنی بر پشتونستان بزرگ، هراس داشته و آن را نه به طور علنی، بل در خفی؛ تهدید جدی علیه حاکمیت و تمامیت ارضی پاکستان، می شناسند.

در ضمن، تی تی پی به لحاظ اینکه می تواند موضوع و مضمون سرگرم کننده برای ادامه بازی های خونین امنیتی پاکستان در منطقه محسوب شود، می کوشد تا با انجام حملات پیهام، زیگزایی و شوکه کننده که در نتیجه بر آورد های امنیتی سازمان استخبارات نظامی پاکستان، طراحی می شود، توجه هند را نسبت به نیت سو پاکستان در منطقه، منحرف نماید. به نظر پاکستانی ها و نظامیان آن، هند باید متقین شود که پاکستان درگیر یک نزاع داخلی و مصروف یک مبارزه نفس گیر علیه تی تی پی است و هیچ برنامه ای عجالتا در مورد کشمیر و انجام حملات در داخل خاک هند را ندارد.

در اخیر برای اینکه نشان داده شود که پاکستان در معرض یک تهدید فزاینده ی امنیتی قرار دارد و برای بلند بردن ظرفیت، ازدیاد منابع و افزایش بودیجه نظامی جهت تقویت توان دفاعی ارتش آن، سرمایه گذاری هنگفت نیاز است؛ حملات تی تی پی طوری سازماندهی می شود که نشان داده شود واقعا نیاز به این کار است و وخامت اوضاع امنیتی این کشور، ایجاب آن را می کند.

تی تی پی نه یک محصول هندی و نه هم مورد حمایت کدام کشور خارجی است. این گروه به طور مشخص در خدمت منافع امنیتی و راهبردی پاکستان قرار دارد. همچنان از اینکه این گروه یک تولید داخلی و محصول ذهنیت استخبارات پاکستان است، بنا در راستای تامین منافع راهبردی این کشور در قالب باز تعریف عمق استراتژیک این کشور، جایگاه ویژه ی پیدا کرده است.

بازی تی تی پی یک موضوع تصنعی است که پاکستان توانسته به واسطه آن، از منابع فراوان خارجی بهره ببرد. به این دلیل، ارتش پاکستان با مدیریت موثر آن، در تلاش است تا نشان دهد که این کشور درگیر یک بحران عمیق امنیتی است و نیازمند ترحم جهان است.

همچنان، پاکستان در تلاش است تا نشان دهد که در قبال موضوع مخالفت و دشمنی با هند و افغانستان، حق به جانب بوده و تی تی پی را منحیث یک سازمان تروریستی که ظاهرا یک گروه نیابتی در خدمت منافع هند و افغانستان، سرکوب می کند. این کشور طوری ظاهر سازی می کند که در حالیکه خود قربانی تروریسم است با ضدیت با افکار تروریستی، جز مبارزه و پیکار جهانی بر ضد هیولای تروریسم نیز می باشد.

پاکستان همچنان هوشمندانه بازی می کند

در این هیچ شکی نیست که پاکستان یک بازیگر هوشمند، عقلایی و دارای تجربه ی عظیمی در هدایت نیروهای نیابتی بوده که بازی های خونین سیاسی و امنیتی را در قالب دکترین استخباراتی با اهداف استراتژیک و به آرمان یک عمق راهبردی دنبال کرده است.

همچنان، جای تردیدی باقی نمی ماند که مجاهدین، طالبان و حتی داعش خراسان، قبل از همه یک محصول پاکستانی بوده و کماکان در حیطه عواطف پاکستان دوستی، گیر خواهند ماند. یعنی، هیچ چیزی برخلاف منافع پاکستان، در قاموس فکری این گروه ها دیده نمی شود که باعث شود تغییری در دیدگاه عمومی آنها نسبت به پاکستان، ایجاد کند.

اگر به قضایای امنیتی و سیاسی اخیر مخصوصا بعد از به قدرت رسانیدن طالبان در افغانستان توجه کنیم، متوجه می شویم که متأسفانه دید ما در افغانستان همواره تقلیل گرایانه و مملو از محاسبات اشتباه استراتژیک در قبال پاکستان بوده؛ در حالی که عواطف و احساسات ضد پاکستانی ما، همواره ما را در گرو این خام اندیشی های بی جا، گیر انداخته و برای آن هزینه های بیشمار انسانی، مالی و تاریخی پرداخته ایم. حال تحرکات جدید پاکستان برای رسیدن به اهداف استراتژیک که ترکیبی از اقدامات پیچیده دیپلماتیک، ادامه بازی استخباراتی و امنیتی است، باید در قالب یک تحلیل عمیق با مدنظرداشت وضعیت ملت‌ه‌ب بین المللی، منطقه و داخلی این کشور، بررسی شود.

سفر صادق خان، نماینده خاص پاکستان در امور افغانستان، که مصادف است با بمباران و حملات توپخانه ای این کشور در مناطق خط دیورند، نشان می دهد که نباید در تحلیل وضعیت و به طور مشخص سیاست های پاکستان، دچار اشتباه شویم و تصور کنیم که طالبان از کنترل این کشور بیرون آمده است و دیگر نقشی در تحولات افغانستان ندارد. در حالی که صورت اصلی مساله طوری است که پاکستان با مدنظرداشت وضعیت ملت‌ه‌ب سیاسی، امنیتی و اقتصادی آن، کماکان یک بازیگر جذاب برای قدرت های

منطقه ای و فرا منطقه ای است و مهارت عجیب آن در هدایت نیروهای تندرو که همواره در محور منافع امنیتی، سیاسی و اقتصادی آن می چرخند، باعث شده تا هم منطقه و هم فرامنطقه، به آن مراجعه کنند. نگارنده قصد دارم تا بدون حاشیه روی و به طور مشخص، تحرکات اخیر این کشور را بررسی کنم که باعث شده فکر شود که طالبان به دشمن درجه یک این کشور، مبدل شده اند.

اول – درک مساله اختلاف میان طالبان و پاکستان، چندان ساده نیست و مستلزم شواهد و مدارکی است که بتواند اثبات کند که واقعا طالبان از هدایت و کنترل پاکستان، بیرون آمده اند و مستقلانه بازی می کنند. به همین سان، مساله وابستگی مطلق طالبان به پاکستان از لحاظ ایدئولوژیکی، سیاسی و حتی اقتصادی و نظامی، این موضوع را در مظان شک و تردید قرار می دهد که واقعا طالبان، تافته ی جدا بافته از پاکستان هستند، یا چیزهایی زیر پوست حوادث در جریان است؟

دوم – چرا باید طالبان که قدرت سیاسی را به مدیریت هوشمندانه پاکستان مدیون هستند، برخلاف منافع آن، بازی کنند و موجب رنجش اسلام آباد شوند؟ واقعا جالب است که اکثریت رهبران طالبان درس خوانده های مدارس پاکستانی اند و تا هنوز خانواده های شان در این کشور زندگی می کند، چرا باید بی سنجش حرکت کنند و در رابطه شان با اسلام آباد خدشه وارد شود؟ در حالی که منافع اسلام آباد خود تضمینی برای تداوم طالبان در قدرت سیاسی است، آسیب رساندن به این منافع، برای طالبان در حکم خودکشی خواهد بود؛

سوم- در شرایط فعلی که نیروهای مخالف طالبان را اکثریت اقشار جامعه شکل می دهد، هر نوع فاصله گیری طالبان از منافع اسلام آباد، به معنای گشودن جبهه های جدید در برابر این گروه خواهد بود. آیا عقلایی است که تصور شود طالبان از درک این مساله عاجز اند؟

چهارم- بازی موش و پشک پاکستان با طالبان، به احتمال زیاد به این علت است که اسلام آباد می خواهد نشان دهد که در هدایت طالبان، تنها نیست؛ بلکه متضرر اصلی حضور این گروه در قدرت سیاسی بوده است. پس سئوالی پیش می آید که چرا اسلام آباد چنین بازی پیچیده ای را راه انداخته و حاضر شده است تا تمام سیب ها را در یک سبد بگذارد؟ در جواب باید گفته شود که با ادامه این بازی خطرناک و خونین، این کشور می خواهد نشان دهد که کنترل و هدایت طالبان به صورت مطلق در کنترل این کشور نیست و اسلام آباد نمی تواند در آینده ضامن حرکت های تروریستی گروه طالبان در مقیاس بزرگتر منطقه ای و یا

جهانی باشد. همچنان برای اینکه منطقه، طالبان را تحمل کند، اسلام آباد مجبور است با راهاندازی بازی های خونین امنیتی، توجه معطوف به طالبان را به انحراف بکشد. با این کار اسلام آباد می خواهد هم بار مسئولیت در قبال اعمال تروریستی طالبان را از شانه اش خالی کند و هم در جهت تامین نیازهای مالی و سیاسی این گروه، از پتانسیل منطقه ای، بهره برد و باعث شود تا منطقه با میانجیگری آن، با طالبان داخل تعامل شود و برای حفظ این گروه در قدرت سیاسی، کمک کنند.

پنجم- حال باید پرسیده شود که چرا پاکستان در این بازی هوشمندانه حرکت می کند، در حالی که نزدیک به نیم قرن است تمام نیروهای تندروی مذهبی را من حیث حربه و ابزار در خدمت منافع قدرت های بزرگ قرار داده و خود از آن بهره برده است؟ در پاسخ باید گفته شود که پاکستان به علت منطق حاکم بر دینامیک امنیتی و سیاسی در منطقه، توانسته است سمپاتی و همکاری مالی، سیاسی و نظامی قدرت های بزرگ و منطقه را با خود در این پروژه داشته باشد. از سوی دیگر، چون طالبان من حیث ابزار با قدرت و هدفمند، توانسته اند تا همخوانی نزدیک با اهداف امریکایی برای بی ثبات سازی منطقه ای داشته باشند و این کار باعث شده تا منطقه و همسایگان برای تامین توازن و مجبورت های امنیتی ناشی از حضور تروریسم بین المللی در افغانستان، دست به دامن طالبان از طریق پاکستان شوند. بنابراین پاکستان نمی تواند و نمی خواهد از اصل بازی دور باند و شریک در این پروژه نباشد.

در نتیجه، می توان گفت که در قدم اول برای پاکستان، افغانستان تحت کنترل طالبان یک فرصت تاریخی است تا مساله دیورند، عمق استراتژیک و اهداف راهبردی خود را تعقیب کند و با خاطر راحت در پی حصول آنها باشد. چون افغانستان تحت کنترل طالبان، فاقد یک دولت قانونی است تا بتواند برای توقف بازی های خونین و امنیتی پاکستان، دست به دامن جامعه بین الملل شود و پاکستان را مسئول آن نشان دهد. در ضمن، از اینکه موجودیت طالبان در قدرت برای منطقه و فرامنطقه، حساس نشود نیاز است تا بازی های امنیتی ای همانند حرکت های زیگزاکی دیپلماتیک و تحرکات نظامی، همزمان راهاندازی شوند. به علاوه، پاکستان نمی تواند بدون افغانستان، امرار حیات کند. یک افغانستان زخمی، غرق در بی ثباتی سیاسی و ضعف اقتصادی، وابسته، درگیر بحران تروریسم، به مراتب به نفع اسلام آباد است تا اینکه افغانستان، یک کشور مرفه و بدون دغدغه امنیتی و سیاسی باشد. پیوست به این، موضوع موجودیت گروه های تروریستی در افغانستان، خود مانعی برای رشد و گسترش فعالیت های تندروانه ای جدایی طلبانه بلوچ

ها و سایر نیروهایی است که می توانند امنیت ملی و تمامیت ارضی پاکستان را تهدید کنند. چون بازی معطوف به تروریسم و بهانه ی همانند تی تی پی، خود عامل سرازیر شدن میلیون ها دلار به خزانه خالی پاکستان می شود و باعث می شود این کشور از درک سرکوب دشمنان بالقوه اش، با خاطر راحت زیر نام تروریسم، تمام تهدید های ناشی از تحرکات هند و منطقه را خنثی کند.

آنچه در میدان افغانستان، جریان دارد به نفع اسلام آباد است و این کشور در تلاش است تا با گل آلود کردن آب، ماهی ای بدست آورد که بتواند ممد تحصیل منافع حیاتی و عمق راهبردی آن در منطقه شود. این فرصت برای پاکستان در هیچ کشور دیگری، امکان آزمایش ندارد. تنها کشور بدون صاحب، افغانستان است که می تواند برای تامین منافع سایر کشورهای رقیب، مؤثر واقع شود. طالبان محصول پاکستان هستند و به هیچ صورت در برابر پاکستان، این کارخانه از جنس خودشان، نمی ایستند. تی تی پی، برخوردهای مرزی، افت و خیز تعاملات دیپلماتیک میان طالبان و پاکستان، بازی چندگانه ای است که اهداف راهبردی این کشور را در افغانستان، حفاظت می کند. پس نباید در تحلیل این بازی، سطحی برخورد کرد و قضیه طالبان و پاکستان را ختم شده تلقی کرد.

طالبان دیگر گوش فرمان پاکستان نیست

هوشمندی طالبان در هدایت ظریفانه سیاست و جنگ در افغانستان، نشان می دهد که هدایت طالبان از انحصار کلی پاکستان تا حدودی بیرون شده و بازیگران منطقه ای و فرا منطقه ای بیشتری در درون طالبان، نفوذ پیدا کرده اند. در این نوشته به هیچ عنوان قصد ندارم عنوان کنم که طالبان از کنترل پاکستان کاملاً بیرون شده اند، اما نحوه عملکرد طالبان در میدان جنگ و سیاست، از تغییرات جدی در برخوردشان با پاکستان نشان دارد. یعنی عمق دیدگاه طالبان نسبت به بیست سال گذشته، کاملاً هوشمندانه تر، زیرکانه تر و خالی از یک تفکر جزم اندیشانه ای است که اساس تفکر طالبان با آن چسپیده بود.

معمولاً از طالبان به عنوان ابزار استراتژیک پاکستان برای تحقق عمق استراتژیک این کشور در افغانستان، نام برده می شود. وقتی طالبان برای دومین بار در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ به قدرت رسیدند، بسیاری بدین باور بودند که پاکستان به «عمق استراتژیک» در افغانستان دست یافته است.

طالبان از بدو پیدایش، به عنوان نیروی نیابتی پاکستان مطرح بوده است. طالبان در این یک سال و اندی، مداوم با تعقیب سیاست های عمل گرایانه تر، تلاش کرده اند تا حدودی خود را از انحصار پاکستان بیرون بکشند. البته این دیدگاه در مورد همه اعضای این گروه عمومیت ندارد. هستند بعضی از اعضای رهبری و صفوف این گروه که هنوز هم پاکستان را پدر خود می دانند. اما هدایت زیرکانه سیاست و جنگ و چرخش در نصب العین تفکر طالبانی، نشان می دهد که تغییراتی جدی در نحوه عملکرد این گروه و دید آن نسبت به پاکستان، به وجود آمده است. این امر ناشی از خود ارادیت طالبان بوده که از حمایت مستقیم کشورهای بزرگ و منطقه از تعامل با این گروه، منشا می گیرد.

طالبان در بیشتر از پانزده ماه گذشته، متواتر به ایجاد تعامل با کشورهای منطقه، امریکا و اتحادیه اروپا برخلاف دور اول حاکمیت شان که تنها روابط شان منحصر به پاکستان، کشورهای حوزه خلیج فارس و

عربستان بود، علاقمندی نشان داده و تلاش دارند خود را از اجندهای پاکستانی به اجندهای امریکا و فرا منطقه ای بکشانند. حتی مقاومت گروه قندهاری ها در برابر حقانی ها و ایجاد کانال های ارتباطی با کشورهای بیرونی، تعقیب سیاست های تخریب کارانه ای امنیتی و ایجاد سد در برابر هژمونی مطلق پاکستان از طریق هند و امریکا بواسطه طالبان، نشان می دهد که این گروه علی رغم شکاف در پیکر این جنبش، با دیدگاه های مختلف، متداوم در میدان سیاست و جنگ عمل می کنند. به نظر نگراننده، این هوشمندی طالبان در هدایت سکان قدرت سیاسی و ابتکار در میدان عمل ناشی از چند دلیل است:

اول – طالبان این بار بادرک واقعیت های سیاست و الزام به همخوانی با اجندهای کلان قدرت منطقه و جهانی، کوشش می کنند، پیوند عمیق و استراتژیک را با این قدرت ها ایجاد کنند. زیرا این گروه به خوبی درک کرده است که این همخوانی استراتژیک، بقای استراتژیک را برای این گروه در قدرت سیاسی، به وجود خواهد آورد. از همین رو، با استفاده موثر از فرصت پیش آمده، تعامل با امریکا و قدرت های بزرگ را بر تعامل با پاکستان و انحصار در ایجاد و تامین روابط با پاکستان، ترجیح می دهند.

دوم – برخورد دوگانه طالبان در رابطه با هند و پاکستان، نشان می دهد که طالبان درک کرده اند که تنها با اتکا به پاکستان و چسبیدن به اجندهای استراتژیک این کشور، نمی توان از باقی ماندن در قدرت سیاسی در افغانستان، تضمین حاصل کرد. این گروه با مدنظر داشتن تجربه سقوط رژیم شان در سال ۲۰۰۱ و چرخش موقف پاکستان نسبت به این گروه، تلاش می کند، همزمان با حفظ روابط با پاکستان، از مبدل شدن به متحد وابسته به این کشور، دوری کنند. به این ملحوظ است که زمانی که هند دوباره سفارتش در کابل را بازگشایی کرد، طالبان تامین صد درصدی امنیت آن را به عهده گرفتند، اما پس از حمله به سفارت پاکستان در کابل، این گروه درخواست صدور ویزا برای چهل تن از کارمندان امنیتی پاکستان برای تامین امنیت سفارت این کشور در کابل را رد کرده اند. حتی امید طالبان از هند این است که همانند نظام جمهوریت، این کشور در یک همکاری استراتژیک با امارت طالبانی، قرار گیرد. این مسئله به آن معنی نیست که اگر پاکستان برای وارد کردن نفرات امنیتی خود، به اجازه طالبان نیاز داشته باشد، بل نفس قضیه، ایجاد سرپوش برای بغاوت طالبانی در برابر طراح شان هستند.

سوم – اکثرا برخوردهای طالبان با نظامیان پاکستانی در مرز اسپین بولدک و تورخم، از جریان قاچاق مواد مخدر و اسلحه از جانب طالبان و شبکه های مربوط به آن ناشی است که پاکستان آن را به خاک خود به

مثابه یک تهدید علیه امنیت ملی خود، قلمداد می کند. در ضمن، حمایت و ارتباط فکری میان طالبان پاکستانی و طالبان افغانستانی، به نگرانی بیشتر پاکستان در خصوص آینده این تعامل فکری، دامن می زند. به همین لحاظ بود که یک تعداد سران طالبان که عمدتاً مربوط شاخه قندهاری ها و هلمندی ها می شوند، از دیدار با حنا ربانی کهر، معاون وزیر امور خارجه پاکستان امتناع کردند و این خود سرکشی از جانب بخشی از طالبان در برابر سیاست های پاکستان است.

چهارم – از زمان به قدرت رسیدن طالبان، امریکا تحت نام کمک های بشردوستانه، حدود دو میلیارد دلار را برای این گروه فرستاده است. این حجم بلند کمک های نقدی امریکا، طالبان را بی نیاز به پاکستان می سازد و از اطاعت بیشتر طالبان از پاکستان، می کاهد. به نظر می رسد که هند و امریکا در یک خط با شبکه قندهارها و هلمندی ها و چین و پاکستان در یک خط جداگانه با شبکه حقانی، دو اجندای متفاوت را با چندین سناریو تعقیب می کنند. حتی انتقال تروریست ها به شمال افغانستان، انفجار تونل سالنگ که یک تحرک استخباراتی و واکنشی حساب می شود، حملات بر تاسیسات دیپلماتیک کشورهای متفقین و ایجاد شکاف عمیق میان سران شبکه قندهاری – هلمندی و شبکه حقانی، موجودیت شایعات مبنی بر حضور مشاوران امریکایی در میدان هوایی قندهار، حضور گسترده پاکستانی ها و چینی ها که عمدتاً کارشناسان استخباراتی و اطلاعاتی هستند، نشان می دهد که چندین دست در میدان افغانستان، با کارت طالبان بازی می کند که این چند دستگی و وجود منابع متعدد تامین مایحتاج مالی، بی نیازی طالبان به پاکستان را تضمین می کند.

پنجم – به نظر می رسد که سیاست عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان، تنها در مورد شبکه حقانی صادق است و این گروه کماکان به یکی از کلیدی ترین متحدان پاکستان در میان طالبان، باقی مانده است. اما شبکه قندهاری ها و هلمندی ها بیشتر در تحت کنترل امریکایی ها هستند و بازی متفاوت از استراتژی های پاکستان را پیش می برند. این گروه در گذشته نیز روابط مستحکمی با روسیه، هند و ایران داشته اند.

ششم – واقعیت این است که روابط طالبان با پاکستان پس از برکناری عمران خان از نخست وزیری پاکستان دچار تنش و بدگمانی شده است. عمران خان در پیروزی طالبان نقش داشت. او و شاه محمود قریشی، وزیر امور خارجه اش از هیچ فرصتی برای لابی به طالبان و اقناع جامعه جهانی برای به رسمیت شناسی این گروه دریغ نکردند. اما با تغییر حکومت در پاکستان روابط گرم دو طرف با سوءظن و تنش دیپلماتیک همراه بوده

است. برکناری عمران خان برای طالبان یک کابوس بود. آنها یک حامی تمام عیار را در سطح منطقه از دست دادند. حکومت جدید پاکستان با واقع گرایی با طالبان برخورد کرده است. این واقع گرایی ناشی از خطر روز افزون اتحاد استراتژیک میان طالبان پاکستان و افغانستان است. نتیجه چه می شود؟ در کل دو سیاست متفاوت، دو اجندای متضاد، دو بازیگر داخلی (شبکه حقانی و شبکه قندهاری - هلمندی) و چندین بازیگر قدرتمند منطقه ای و فرا منطقه ای (هند، پاکستان، روسیه، ایران، چین، امریکا و انگلیس) در قضیه افغانستان تحت حاکمیت طالبان، شامل هستند. به همین لحاظ است که نوعی از بی اعتنایی از جانب طالبان نسبت به پاکستان، رونما شده است.

در جنب آن، مسائلی همچو بی اعتنایی طالبان به روابط با پاکستان، حملات پی هم مرزی، حمایت از قتی پی و گرایش طالبان برای عادی سازی روابط با دهلی جدید، بحث تغییر سیاست «عمق استراتژیک» در افغانستان را با چالش مواجه کرده و ادامه بازی پاکستان با طالبان را پیچیده ساخته است.

طالبان در این دور باطلی از بازی های اطلاعاتی، دو راه بیشتر در پیش ندارند: اول - یا اینکه اجندهای منطقه ای موفق می شود و همسایگان افغانستان مانند پاکستان و چین موفق به دفع حمله متقابل در برابر طرح مشترک هند و امریکا می شوند و یا اینکه صورت عکس آن. دوم - اجندهای فرا منطقه ای از طرف هند و امریکا به کاهش نفوذ قابل ملاحظه پاکستان در افغانستان منجر و اوضاع متحول می شود. طالبان هم که با شکاف درونی مواجه شده اند، یا خود را با اجندهای منطقه ای هماهنگ می کنند و در برابر دنیا قرار می گیرند و یا اینکه با امریکا همراه می شوند و در برابر منطقه قرار می گیرند. هر دو مرگ طالبان است و صفحه نابودی شان را ورق خواهد زد.

تنش نظامی میان طالبان و پاکستان؛

ادامهٔ یک سناریوی استخباراتی

تصور نگارنده بر این است که آنچه که میان طالبان و ارتش پاکستان رخ می‌دهد یک بازی استخباراتی، یک تاکتیک جدید و یک ترفند ماهرانه است؛ تا بازی موجود در وجود طالبان خلاصه شود و اسلام آباد بتواند از آن نفع محاسبه اش را کسب کند. در غیر آن صورت، در حال حاضر که اکثریت خانواده های سران طالبان، جایداد های شان در پاکستان است و ارتباطات مشکوک و مورد تردید استخباراتی که میان سران این گروه و استخبارات نظامی پاکستان به گونه تاریخی وجود داشته است، امکان هرنوع تمرد را از طالبان در برابر پاکستان سلب می کند. به باور من، منطقی هم نیست که تصور شود، فصلی از تنش میان اسلام آباد و طالبان به وجود آمده باشد.

برعلاوه، درگیری میان طالبان و ارتش پاکستان، فصل جدیدی از بازی های است که در منطقه به اشاره انگلیس، امریکا و تحت مدیریت نظامیان پاکستانی به راه انداخته شده است. فصلی از تحول در نوع بازی و ایجاد یک فضای کاذب و وارونه، برای لاپوشانی حقایق موجود در مورد روابط پیچیدهٔ طالبان و پاکستان. زیرا، از لحاظ ماهیتی طالبان یک عنصر و ابزار تحت کنترل در نزد پاکستان است. درگیری های گاه و بیگاه که در منطقه رخ می دهد، بیشتر روی کاروان های مواد مخدر، اختلافات روی تقسیم منافع و نوع بازی های سیاسی و استخبارتی است. اما در بعضی مواقع، واکنش پاکستان در برابر طالبان، به نسبت پیوند احتمالی ای است که ممکن میان عناصر پشتون در پاکستان و طالبان شکل گیرد و در آینده به یک چالش برای پاکستان، مبدل شود. با این هم، طالبان نسبت به وضعیت موجود دارای نفع هستند و پاکستان هم هدفمندانه در این خصوص، بازی میکند. به طور مثال طالبان برای بلند بردن وجهه پر خدشه شان در سطح داخلی، می خواهند حس ملی گرایی، دفاع از خاک و نوع تلاش برای باز پس گیری مناطق مورد ادعای افغانستان در آن طرف خط دیورند را منحنی یک نظام با مسئولیت نشان دهند. در حالیکه پاکستان، با عین سناریو، در تلاش است تا از یک طرف با ارسال پیامی، هرگونه بازی احتمالی از طرف هند و سایر کشور های منطقه را روی کارت طالبان، رصد کند و از طرف دیگر، نشان دهد که قربانی تروریسم است. البته که

روند رو به افزایش تمایلات استقلال طلبانهٔ تبار گرایانه در میان اقوام ساکن در پاکستان مانند بلوچ ها، پشتون ها و پنجابی و سندی ها، خطر جدی ای است برای آینده سیاسی پاکستان، اما تا آن مرز که طالبان افغانستان بتوانند در این مسیر، کاری انجام دهند که منافع اسلام آباد را با خطر مواجه سازد، چندان منطقی به نظر نمی رسد.

ضمناً، با توجه به خصلت و پیوند طالبان افغانستان با تروریسم فراملی و گروه های افراطی در منطقه و فرمان منطقه و برنامه ی را که قرار است این گروه برای بی ثبات سازی منطقه انجام دهد، تنش میان کشور های منطقه با طالبان و حتی کشور های حامی این گروه، از نقطه نظر امنیتی، اجتناب ناپذیر است، اما نا فرمانی طالبان از پاکستان و تداوم این وضعیت را نمی توان برای فعلاً، پیش بین بود. طالبان با اتحاد ایدیولوژیک شان با سایر گروه های تروریستی منجمله تی تی پی، ابزاری در خدمت منافع امنیتی پاکستان اند. امکان ادامه تحرکات این چینی نظامی و درگیری های مرزی میان این گروه و پاکستان، بسیار ضعیف است؛ زیرا از لحاظ توان نظامی، امکانات تسهیلاتی و تسلیحاتی، نفر بری و تدارک جنگ برای درازمدت، طالبان خیلی آسیب پذیر اند. از طرف دیگر، در شرایطی که پاکستان، با بحران سیاسی، اقتصادی و مقابله با گروه های بلوچ و همچنان رقابت نفس گیر با هند به گونه تاریخی، مواجه است، تداوم چنین سناریوی جنگی، منطقی به نظر نمی رسد. ولی فصلی بودن و مقطعی بودن این درگیری ها، به اساس برنامه نظامیان پاکستانی، یک تجربه ثابت شده است.

از این گذشته، بازی تاجایی پیچیده است که حتی پاکستانی ها می خواهند پای چین را در قضیه، دخیل سازند و نشان دهند بالای طالبان افغانستان، کنترلی ندارند. روزنامه دان پاکستان نوشته است که پاکستان از چین بخواهد تا طالبان را تنبیه کند، در حالیکه باور غالب بر این است که پاکستان، واسطه ای است در راستای گرم شدن روابط میان طالبان و چین. اگرچه چینی ها در پی نفوذ در افغانستان تحت کنترل طالبان اند، اما مجال کمتر بازی موثر و کارساز را که بتواند اهداف پکن را بر آورده سازد، دارند، زیرا طالبان از خود صاحب دارند و تصمیم نهایی را صاحب اصلی این گروه می گیرد. این دیگر بر هیچ کسی پوشیده نیست که طالبان مطلقاً یک برنامه انگلیسی- امریکایی در تحت مدیریت پاکستان اند. از سوی دیگر، پاکستان تلاش می کند با منطقه ای نشان دادن موضوع، پای منطقه را به این بحران خودساخته، بکشاند و خود امتیاز کسب کند. زیرا نظامیان پاکستانی، بخوبی می دانند که هرنوع دخالت بیرونی (منطقه ای و فرمان منطقه ای)

باعث سرازیر شدن پول های می شود که بتوان از آن برای مقابله با بحران اقتصادی و مالی در پاکستان، استفاده کرد. این با آن علت است که پاکستان برخلاف محاسباتش که تصور کرده بود با حاکمیت طالبان در افغانستان، از یک طرف به عمق استراتژیکش در این کشور می رسد و از سوی دیگر، می تواند از منطقه و فرا منطقه منحنیث مدیر مستقیم این گروه، امتیاز کسب کند. اما حالا منطقه و فرامنطقه، به گونه دراماتیک داخل یک تعامل سازش کارانه با طالبان شده اند و این کار، باعث تضعیف نقش اسلام آباد در بازی های بعدی در خصوص کارت طالبان، می شود. به همین دلیل است که وزارت خارجه امریکا، پاکستان را «شریک مهم و کلیدی» ایالات متحده می خواند و اذعان می دارد که زمانی که صحبت از مبارزه با تروریسم و مسائل امنیتی به میان می آید، با اسلام آباد در ارتباط منظم هستند. پاکستان هم از وضعیت موجود، نفع می برد و کوشش می کند قضیه را با تروریسم فراملی که قرار است تمام منطقه را درگیر یک روند بی ثبات سازی منطقه ای سازد، پیوند بزند. این کار باعث می شود تا دوباره منطقه و فرامنطقه، به پاکستان رجوع کنند و کارت بازی، در دست اسلام آباد انحصار شود.

با آنچه که گفته شد، درگیری های این چینی، یک برنامه تنظیم شده است. در هیچ جای از روایات تاریخی، چنین ثابت نشده است که مزدور بر بادارش، گلوله شلیک کند. طالبان، با وجود پاکستان زنده اند. اگر قرار باشد مشکلی برای پاکستان پیش بیاید، بقای طالبان در خطر خواهد بود. پاکستان، تا هنگام موجودیت طالبان در قدرت و در حاشیه آن، صاحب نفع خواهند بود. هیچ گروهی همانند طالبان، برای پاکستان عامل نفع نیست و هیچ برنامه ی را نمی توان از جانب پاکستان، برضد طالبان و یا برعکس آن را تصور کرد. بازی خیلی پیچیده است و نباید به ظاهر قضایا، نگاه کرد و تصور کرد، دیگر طالبان در کنترل اسلام آباد نیست.

دیپلماسی ترور؛

بازتعریف بازی بی‌ثبات‌سازی در سایه مذاکرات استانبول

هیئت شش‌نفری طالبان به رهبری رحمت‌الله نجیب و با حضور چهره‌های استخباراتی و همچنان چهره‌های ماندگار سهریل شاهین و انس حقانی، در مذاکرات استانبول با پاکستان شرکت کرده‌اند. قرار است دور دوم گفت‌وگوهای امنیتی و استخباراتی میان طالبان و پاکستان با پادرمیانی ترکیه و عرب‌ها و تحت نظارت مستقیم ایالات متحده آمریکا برگزار شود. این گفت‌وگوها در سطحی نیمه‌عالی و به ظاهر دیپلماتیک، اما در واقع با ماهیتی نظامی و استخباراتی پیش می‌رود؛ زیرا موضوع مورد بحث، امنیتی، محرم و راهبردی است.

دخالت ترکیه در قضیه افغانستان نشان‌دهنده آن است که بازوهای دیگر آمریکا، یعنی عرب‌ها و ترک‌ها، برای تمویل و پشتیبانی پروژه افراط‌گرایی به صحنه بازگشته‌اند. عرب‌ها و ترک‌ها پیش‌تر نیز در دوره‌های مختلف، از جنگ جهانی علیه اتحاد شوروی تا پس از آن، در تمویل و گسترش گروه‌های افراطی نقش آشکاری داشته‌اند. عرب‌ها با حمایت مالی و انتقال نیروهای افراطی به افغانستان، تخم تروریسم و افراط‌گرایی را در این سرزمین کاشتند؛ پدیده‌ای که اکنون تمام منطقه را درگیر ساخته است. طالبان نیز در اصل با حمایت مالی عرب‌ها به وجود آمدند. از سوی دیگر، ترک‌ها با ایجاد مکاتب مشخص در داخل خاک افغانستان و برقراری ارتباط مستقیم با طالبان، در کنار حمایت ضمنی از ایده‌های افراطی این گروه، حتی در زمان حضور نظامی خود در چارچوب نیروهای ناتو، از حملات طالبان در امان بودند. این شواهد نشان می‌دهد که ترک‌ها و عرب‌ها در تقویت افراط‌گرایی در افغانستان و همراهی با آمریکا، همدست و متحد هستند.

در ظاهر، مذاکرات جاری میان طالبان و پاکستان به نام همکاری امنیتی و جلوگیری از استفاده خاک افغانستان علیه پاکستان برگزار می‌شود؛ اما در باطن، تلاشی است از سوی اسلام‌آباد برای بازگرداندن کنترل غیرمستقیم بر کابل و مهار ساختارهای سرکش درون طالبان که دیگر به فرمان آی‌اس‌آی گوش نمی‌دهند.

تبادل اطلاعات درباره شبه‌نظامیان در واقع پوششی برای شناسایی عناصر ناراضی و تصفیه درونی طالبان است. تمدید آتش‌بس، ترفندی برای خرید زمان و بازآرایی جبهات نفوذ است؛ و تأکید بر احترام به تمامیت ارضی چیزی جز معامله پشت پرده بر سر مرز دیورند و مسیرهای تجاری نیست. در حقیقت، این مذاکرات نه برای صلح، بلکه برای تثبیت موقعیت پاکستان در نظم جدیدی است که امریکا و قطر در سکوت در حال مهندسی آن‌اند.

چیز دیگری که از این دور گفت‌وگوهای طالبان و پاکستان با میزبانی ترک‌ها مشکوک جلوه می‌دهد، برگزاری آن پشت درهای بسته و بدون حضور رسانه‌هاست. هنوز هیچ جزئیاتی از آجندای مذاکرات منتشر نشده است. طبیعی است که چنین گفت‌وگوهایی باید به صورت محرمانه و غیررسانه‌ای برگزار شود؛ چراکه موضوعات مطرح‌شده، به شدت امنیتی و محرم‌اند و نباید به آگاهی عموم مردم برسند. این دور بازی، با محوریت پاکستان، عرب‌ها، ترک‌ها و زیر نظارت امریکا، بخشی از راهبرد جدید بی‌ثبات‌سازی منطقه‌ای است که واشنگتن در برابر محور شرق در پیش گرفته است. این محور، در تضاد کامل با اجندای امنیتی و استخباراتی محور شرق به رهبری روسیه، چین و به‌ویژه ایران قرار دارد؛ کشورهایی که با ترک‌ها، عرب‌ها و امریکایی‌ها سر دشمنی دارند و اعتماد عمیقی میان آن‌ها و پاکستان وجود ندارد.

ترک‌ها می‌کوشند از این گفت‌وگوها برای بازتعریف نقش فعال خود در میدان بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی از جبهه جنوبی بهره ببرند. این بازتعریف، برای آنکارا قدرت رسانه‌ای و دیپلماتیک تازه‌ای به همراه دارد تا بتواند در کنار فعالیت‌هایش در قفقاز جنوبی و پیشبرد اهداف پان‌ترکیستی در کشورهای ترک‌زبان آسیای مرکزی و میانه، این بار در صحنه افغانستان نیز با همراهی پاکستان، عرب‌ها و امریکا حضور یابد.

هیچ‌کس از محتوای واقعی مذاکرات قطر و توافقات حاصل‌شده در این زمینه آگاه نیست. پاکستان آن را «محرمانه» می‌داند، اما طالبان مدعی‌اند که این توافق محرمانه نیست و هنوز نهایی نشده است. با این حال، محرمانه ماندن این گفت‌وگوها، به دلیل ماهیت شدیداً امنیتی آن‌ها، برای پاکستان امری بدیهی است. پاکستان در این مذاکرات، به عنوان یک نظام مشروع و دارای صلاحیت کامل، با جسارت تمام شرکت کرده و اجرای اجندای بین‌المللی خود را در هماهنگی با متحدان غربی دنبال می‌کند. در مقابل، طالبان با موجی از انتقادهای بیرونی، سوءظن رسانه‌ای و اتهام‌های استخباراتی مبنی بر پناهدهی به تروریسم روبه‌رو هستند.

اگر طالبان نیز بر محرمانه ماندن موضوعات مورد بحث پافشاری کنند، عملاً پذیرش آن‌ها به منزله تأیید نقش‌شان در پناهدهی به تروریسم خواهد بود.

به همین دلیل، در تمام دورهای گفت‌وگو میان طالبان به عنوان یک دولت دی‌فاکتو، ترکیه، عرب‌ها و پاکستان – با نظارت مستقیم امریکا – اصل محرمیت به عنوان یک راز بنیادین تلقی می‌شود و باید از هرگونه درز و رسانه‌ای شدن آن جلوگیری گردد.

نکته پایانی این است که این دور از گفت‌وگوها، در واقع شکل رسمی و دیپلماتیک «رسمیت‌دهی به تروریسم» است؛ روندی که با تاکتیک‌های گوناگون از سوی غرب، عرب‌ها و ترک‌ها دنبال می‌شود. از این رو، هیچ‌امیدی برای پایان بحران افغانستان که ماهیتی عمیقاً امنیتی دارد، وجود ندارد. افغانستان همچنان در محور بازی‌های استخباراتی و امنیتی باقی خواهد ماند. مذاکرات قطر و استانبول نه برای برقراری صلح، بلکه در اصل مذاکرات امنیتی و تدوین رهنمودهایی برای تقویت تروریسم بین‌المللی در خاک افغانستان است؛ به واسطه گروه‌های نیابتی و تندرو مانند طالبان و تحریک طالبان پاکستان (TTP).

رعب مهندسی شده در آسمان کابل؛

پاکستان مجری کدام برنامه است؟

پاکستان در چارچوب یک برنامه درازمدت فرمانطقه‌ای، در بستر ملاحظات امنیتی و منافع حیاتی خود، واکنش نشان داد. قضیه بمباران کابل، فراتر از یک تصمیم مستقل اسلام‌آباد است؛ در واقع، ایالات متحده امریکا تصمیم گرفته است تا شبه ترس و رعب را در وجود گردن‌کشان متمایل به شرق ایجاد کند. در این راستا، پاکستان فرصت را غنیمت شمرد و به مثابه مجری و شریک میدانی واشنگتن، اقدام هشدارآمیز خود را به هند صادر کرد. این هشدار، نه تنها در امتداد رقابت‌های دیرینه هند و پاکستان معنا می‌یابد، بلکه می‌تواند در آینده با عین سناریو توسط هواپیماهای بی‌سرنشین امریکایی علیه دیگر مناطق نیز اجرا شود.

در منطقه، روندی در حال شکل‌گیری است که هدف آن ایجاد منظومه‌ی جدید امنیتی با مشارکت ضمنی طالبان است. هم‌پیمانی طالبان در این منظومه، صرفاً به اعتبار موقعیت استراتژیک کابل و اهمیت ژئوپلیتیکی هندوکش‌ها مطرح شده است. در دل این معادله، پایگاه بگرام همچنان به عنوان رکن اصلی سیاست امنیتی محور شرق و غرب باقی مانده است. با این حال، به محض تغییر شرایط، تنها موقعیت کابل در محاسبه شرق باقی خواهد ماند، نه طالبان و نه هیچ یک از بازیگران محلی.

حملات اخیر پاکستان بر اهداف خاص در کابل، تاکتیکی امنیتی و بخشی از روند پیچیده‌ای برای اغفال و مهار صف‌آرایی چین، روسیه، ایران و به‌ویژه هند است. از نگاه اسلام‌آباد، واکنش به اقدامات هند – از دعوت امیرخان متقی تا بازگشایی مأموریت دیپلماتیک در کابل – ضرورتی ژئوپلیتیکی یافته است. پاکستان با این حملات، در واقع پیامی چندلایه صادر کرد که فراتر از مرزها معنا می‌یابد.

نخست، بازسازی نقش واکنشی اسلام‌آباد در چارچوب امنیت فرمانطقه‌ای بود. حمله به کاروان‌های نامشخص در کابل، نشان داد که اسلام‌آباد هنوز ابزار عملیاتی قابل اعتماد غرب در منطقه است. پاکستان با نمایش قدرت ترکیبی نظامی و اطلاعاتی خود، به امریکا ثابت کرد که همچنان در صحنه "مدیریت از راه

دور" در افغانستان جایگاه دارد. این حملات در حقیقت بخشی از نمایش قدرت مشترک واشنگتن-اسلام‌آباد برای حفظ میدان تأثیرگذاری در کابل است.

دوم، بازتثبیت موقعیت پاکستان به عنوان قربانی تروریسم. در شرایطی که افکار عمومی منطقه‌ای، پاکستان را به پرورش گروه‌های تروریستی متهم می‌کند، این کشور با حملات اخیر می‌خواهد چهره‌ای جدید از خود بسازد؛ چهره‌ای که گویا قربانی تروریسم است و مستحق همدردی و حمایت بین‌المللی. این اقدام در واقع نقطه پایانی است بر گمانه‌زنی‌هایی که قدرت بازیگری اسلام‌آباد را در بحران با تحریک طالبان پاکستان (TTP) زیر سؤال برده بود.

سوم، ائتلاف عربستان-پاکستان در برابر نفوذ ایران. روابط نوین عربستان سعودی و پاکستان در بستر بحران افغانستان، واکنشی است به نفوذ غیرقابل مهار تهران در این میدان. در واقع، اسلام‌آباد با هماهنگی ریاض، می‌کوشد محور سنی را در برابر قدرت نرم شیعی ایران بازسازی کند. این همکاری، بخشی از معادله بزرگ‌تر رقابت ایدئولوژیک و امنیتی در جغرافیای افغانستان است.

چهارم، انتقال پیام غرب به منطقه از مجرای اسلام‌آباد. غرب و به‌ویژه امریکا از اسلام‌آباد به عنوان خط ارتباطی و کانال پیام‌رسان به منطقه استفاده می‌کنند. پیامی روشن: بدون پاکستان، هیچ نیروی غربی توان مداخله مؤثر در کابل را ندارد. این نقش، جایگاه پاکستان را در نقشه جدید مداخله نرم غرب تثبیت کرده و آن را به پل واسط میان سیاست‌های نظامی و امنیتی واشنگتن و میادین آسیای جنوبی بدل ساخته است.

پنجم، بی‌اعتبارسازی طالبان در برابر منطقه. طالبان چهار سال با اطمینان ادعا کردند که از خاک افغانستان هیچ کشوری تهدید نخواهد شد. اما حالا با هدف‌گیری رهبران تحریک طالبان پاکستانی، این ادعا فروپاشیده است. پس از مرگ ایمن‌الظواهری، اکنون رهبران سایر گروه‌های خارجی نیز در معرض هدف قرار گرفته‌اند؛ از انصارالله تاجیکستان گرفته تا ایغورهای چینی و اعضای تحریرالاشام. بدین ترتیب، طالبان در موقعیت بی‌اعتمادی کامل قرار گرفته‌اند.

ششم، هشدار به طالبان در خصوص تماس با هند. حملات اخیر پیامی پنهان به برخی رهبران طالبان است که به‌طور مصلحتی با هند در تماس‌اند. پاکستان هشدار می‌دهد که افغانستان حاصل چهل سال

سرمایه گذاری امنیتی اسلام آباد است و هیچ قدرتی اجازه ندارد این میدان را با هند شریک شود. این هشدار، مرزهای جدید رقابت اطلاعاتی و امنیتی را در درون طالبان ترسیم می کند.

هفتم، نمایش قدرت سخت افزاری در کنار تهدید نرم. اسلام آباد نشان داد که همان گونه که توانایی خلق و تجهیز گروه های نیابتی را دارد، قادر است هر نوع سرکشی احتمالی را نیز با قدرت سخت افزاری سرکوب کند. این اقدام، هم پیام به طالبان است و هم به رقبا: پاکستان ابزار کنترل خود را از دست نداده است.

هشتم، بازتثبیت فضای اقتدار در ذهنیت عمومی. پاکستان با این مانور نظامی، نه تنها طالبان، بلکه افکار عمومی افغانستان و منطقه را هدف گرفت. هدف، تثبیت تصور اقتدار و نفوذ در ذهنیت جمعی است. این همان چیزی است که امریکا می خواهد؛ حضور بازیگری که بتواند در برابر سرکشی طالبان، با قدرت واکنش نشان دهد، بی آنکه امریکا مستقیماً وارد میدان شود.

نهم، هماهنگی نمادین میان رویدادهای اخیر. زمان بندی این رویدادها تصادفی نیست: حملات هم زمان در چند ولایت افغانستان، سفر متقی به هند، تصمیم دهلی برای بازگشایی سفارتش، نشست فرمت مسکو، سفر پوتین به دوشنبه—all در ظرفی از محاسبات راهبردی جای گرفته اند. پاکستان و امریکا با درک این موقعیت، کوشیدند از آن به عنوان فرصت بهره برداری چندجانبه کنند.

دهم، رعب ژئوپلیتیکی؛ ابزار جدید مدیریت میدان. آنچه از حرکت پاکستان برمی آید، نه یک اقدام انتقامی بلکه نوعی «مدیریت رعب ژئوپلیتیکی» است. حملات هوایی و عملیات نمادین با هدف ایجاد شوک روانی، بیش از آنکه نظامی باشند، بخشی از یک نمایش استراتژیک اند. این حملات، هم به طالبان پیام اطاعت می فرستند، هم به هند هشدار می دهند، و هم برای محور شرق (چین، روسیه، ایران) یادآور می شوند که واشنگتن هنوز در سایه حضور دارد.

در مجموع، آنچه در کابل رخ داد، حلقه ای از زنجیره ی بزرگ تری است که در آن، اسلام آباد و واشنگتن برای بازسازی موازنه ی رعب در جغرافیای افغانستان همکاری می کنند. پاکستان در این بازی، بازوی اجرایی امریکا است و در عین حال، در پی تثبیت جایگاه خود به عنوان نگهبان امنیتی منطقه. حملات اخیر، نه نقطه پایان، بلکه آغاز مرحله تازه ای از رقابت روانی، اطلاعاتی و نظامی میان منطقه و فرمانطقه است؛ جایی که افغانستان، همچنان صحنه ی صدا اما فعال جنگ قدرت باقی مانده است.

طرح جدید محور غرب

در مهندسی بی‌ثباتی افغانستان

محور غرب با ایجاد تنش‌های مصنوعی میان طالبان و پاکستان، در واقع طرحی تازه و چندلایه از بازی بزرگ در افغانستان را به اجرا گذاشته است؛ طرحی که در ظاهر، صحنه‌ای از اختلافات امنیتی و مرزی را بازنمایی می‌کند، اما در باطن، هدفی ژرف‌تر دارد: بازسازی نظم امنیتی منطقه بر بنیاد رقابت شرق و غرب. این پروژه ترکیبی است از دیپلماسی پنهان، جنگ‌های نیابتی، فعالیت‌های استخباراتی و مهندسی تنش، که می‌کوشد با تضعیف پیوندهای شرقی طالبان و سوق دادن آن به سوی وابستگی دوباره به محور غربی، قواعد بازی را بازتعریف کند.

در این میان، سازمان استخبارات نظامی پاکستان (ای‌اس‌آی) با پشتیبانی مالی و ایدئولوژیک حلقات عربی و ترکی و با هماهنگی غیررسمی برخی نهادهای غربی، در حال بازطراحی سیستم نظارتی خود بر طالبان است. این اقدام در اصل بخشی از راهبرد بی‌ثبات‌سازی منطقه از طریق افراط‌گرایی مذهبی است که با تمویل، هدایت و کنترل گروه‌های تندرو، میدان افغانستان را به فضای مدیریت‌شده بحران بدل می‌سازد. همزمان، تلاش برای محدودسازی نفوذ هند در افغانستان به گونه‌ای هدفمند ادامه دارد؛ به‌ویژه پس از آن که طالبان کوشیدند تماس‌هایی با دهلی‌نو برقرار کنند که منافع سنتی اسلام‌آباد را تهدید می‌کرد. بمباران‌های پراکنده، حملات توپخانه‌ای مرزی و ایجاد شبکه‌های استخباراتی برای ارباب رهبران ناراضی طالبان، بخشی از همین راهبرد پنهان است.

در لایه دیگر، توافق‌های امنیتی محرمانه در قالب مذاکرات دیپلماتیک، بستری برای انتقال جنگجویان تروریستی تحت نام تحریک طالبان پاکستان به شمال و شمال‌شرق افغانستان فراهم می‌سازد. این روند با پشتیبانی مالی عربستان، ترکیه و متحدان عرب-ترک پیش می‌رود و مأموریت آن، انتقال جنگ از جنوب به شمال برای مشتعل‌سازی محور جدید در جغرافیای آسیای مرکزی است. به این ترتیب، کمربند امنیتی تازه‌ای در مرز افغانستان و پاکستان در حال شکل‌گیری است تا از گسترش احتمالی مقاومت ضد طالبان جلوگیری کند و هم‌زمان مانع نفوذ روسیه و ایران در استان‌های شمالی گردد.

کشورهای حامی مالی این طرح، به‌ویژه عربستان، امارات و ترکیه، هدف دیگری نیز در سر دارند: حفظ کنترل بر ساختار نظامی طالبان و گسترش نفوذ خود در شمال افغانستان. نشانه‌های انتقال نخستین گروه‌های طالبان پاکستانی به قندوز، تخار، بغلان و بدخشان، گواه آن است که منظومهٔ امنیتی جدید عملاً آغاز شده و با محوریت غرب به‌سوی تکمیل می‌رود. این روند با هدف تحریک جبههٔ شرق—به‌ویژه روسیه، ایران و چین—به‌گونه‌ای طراحی شده تا با ناامن‌سازی سریع شمال و شمال‌شرق، محور شرق را وادار به واکنش کند. این واکنش، خود می‌تواند به سرکوب عناصر متمایل به شرق در درون طالبان بینجامد و میدان را برای تندروهای غیرقابل آشتی با تهران، مسکو و پکن بازتر سازد.

در نهایت، با مشتعل شدن رقابت میان شرق و غرب در جغرافیای افغانستان، بستر برای شکل‌گیری جبهات تازه در محور جنوب و شمال فراهم می‌شود. در فضای هرج‌ومرج حاصل از این رقابت، داعش می‌تواند بار دیگر به میدان بازگردد و از خلاهای امنیتی استفاده کند. آنچه در ظاهر نزاعی میان طالبان و پاکستان جلوه می‌کند، در واقع سناریویی پیچیده برای بازآرایی نظم منطقه‌ای است؛ نظمی که در آن، افغانستان بار دیگر به آزمایشگاه بی‌ثباتی و میدان رقابت قدرت‌های جهانی بدل می‌شود.

بازی چندلایه پاکستان:

تی‌پی، طالبان و مهندسی ناامنی منطقه‌ای

درامۀ درگیری طالبان و پاکستان به سرعت به شهرت رسید، زیرا این جدال، برخلاف ظاهر محلی خود، در بطنش بخشی از بازی بزرگ امنیتی و ژئوپلیتیکی است که بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در آن دخیل‌اند. پاکستان از آغاز شکل‌گیری‌اش تا امروز، مجری برنامه‌های امنیتی و اخلال‌گر در سطح منطقه بوده است. این کشور به دلیل نفوذ دیرینه‌اش بر گروه‌های افراطی، از زمان جنگ سرد تاکنون، به یکی از ستون‌های سیاست‌های نیابتی قدرت‌های جهانی بدل شده است. در واقع، اسلام‌آباد امنیت را نه برای منطقه، بلکه به مثابه ابزار باج‌گیری و معامله‌گری با قدرت‌های بزرگ تعریف کرده است.

پاکستان برای حل مشکلات ساختاری خود همواره به یک منبع بیرونی متوسل شده است. اکنون دو منبع کلیدی برای نجات اسلام‌آباد در دسترس قرار گرفته است: ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی. واشنگتن که در رقابت مستقیم با محور شرق (چین، روسیه، ایران) قرار دارد، به یک مجری وفادار و آزموده در میدان بی‌ثباتی نیاز دارد و پاکستان بهترین گزینه برای این نقش است. مأموریت اسلام‌آباد، ایجاد چالش‌های امنیتی برای پروژه‌های چین در منطقه، به‌ویژه در قالب طرح «یک کمربند، یک راه» است. پاکستان با استفاده از بهانه تروریسم خودساخته، این مأموریت را با وفاداری کامل در برابر واشنگتن انجام می‌دهد.

در سوی دیگر، عربستان سعودی که در برابر نفوذ فزاینده تهران در منطقه رقابت می‌کند، به همکاری امنیتی و استخباراتی با اسلام‌آباد تکیه دارد. ریاض با اتکا به تجربه و دانش هسته‌ای پاکستان، و همچنین توان این کشور در تحریک گروه‌های تندرو، سعی دارد «لشکر جهل و افراط» را در برابر محور مقاومت ایران به حرکت درآورد. این همکاری نه تازه است و نه محدود؛ بلکه در طول چند دهه در بازه‌های زمانی متفاوت، با شدت و ضعف‌های متغیر، ادامه یافته است. اسلام‌آباد همواره میان واشنگتن و ریاض، بازی‌های پیچیده‌ای را برای تأمین منافع خود انجام داده است.

در چنین بستر پرهیاهوی امنیتی، پاکستان در تلاش است تا از بی‌ثباتی افغانستان به‌عنوان ابزار فشار بر هند استفاده کند. تأمین «عمق استراتژیک» در افغانستان برای این کشور به معنای ایجاد اخلاص در امنیت روانی هند است. در این میان، منافع آمریکا و عربستان در یک مسیر هم‌راستا قرار گرفته‌اند؛ هر دو به پاکستان میدان داده‌اند تا پروژه‌های خود را در قالب سوژه‌ای امنیتی به نام طالبان و تحریک طالبان پاکستان (تی‌پی) پیش ببرد.

ایالات متحده برای مختل ساختن برنامه‌های بلندپروازانه چین به میدانی نیاز دارد که بتواند در آن بی‌ثباتی را بازتولید کند و این میدان همان افغانستان است. این اخلاص از مسیر دخالت، درگیری و سوژه‌سازی امنیتی قابل تحقق است، و پاکستان به بهترین وجه این نقش را ایفا می‌کند. از سوی دیگر، عربستان با تکیه بر بازدارندگی هسته‌ای و شبکه‌های افراطی پاکستان، تلاش دارد گروه‌های تندرو را از خاورمیانه دور و به سمت افغانستان سوق دهد تا امنیت داخلی خود را حفظ کرده و در خاورمیانه بدون مزاحمت، اهداف ژئوپلیتیکی خود را دنبال کند.

در کنار این دو محور، ترکیه نیز به‌عنوان بازوی نرم ناتو در جهان سنی، در همین سناریوی چندلایه نقش آفرینی می‌کند. آنکارا در چارچوب سیاست نئوعثمانی و با تکیه بر پیوندهای مذهبی و فرهنگی، می‌کوشد جای پای در معادله افغانستان بیابد. حضور فعال ترکیه در مذاکرات امنیتی طالبان و پاکستان در استانبول و میانجی‌گری در پرونده‌های استخباراتی نشان می‌دهد که آنکارا به بازوی مکمل واشنگتن در مدیریت پروژه‌های امنیتی منطقه بدل شده است. ترکیه نه به‌عنوان قدرتی مستقل، بلکه به‌مثابه واسطه‌ای میان ناتو و جهان سنی عمل می‌کند تا از رهگذر افراط‌گرایی کنترل‌شده، جایگاه ژئوپلیتیکی خود را در آسیای میانه و جنوب آسیا تثبیت کند. بدین ترتیب، آنکارا در حاشیه همان میز بازی می‌کند که پاکستان و عربستان با حمایت آمریکا چیده‌اند؛ میزی که هدف نهایی آن مهار محور شرق و استمرار بی‌ثباتی در پیرامون ایران، روسیه و چین است.

در این میان، تی‌پی به ابزاری تبدیل شده که همزمان دو مأموریت را انجام می‌دهد: تأمین منافع واشنگتن در اخلاص امنیت چین و تضمین منافع ریاض در مهار نفوذ ایران. پاکستان، که از سرکشی طالبان و نفوذ هند در افغانستان به شدت ناخشنود است، اکنون از تی‌پی به‌عنوان سوژه‌ای تازه برای توجیه اقدامات امنیتی و بازسازی جایگاه خود در معادله قدرت منطقه‌ای بهره می‌گیرد. اسلام‌آباد با طرح بهانه‌های ساختگی، در

تلاش است تا در قالب مبارزه با تروریسم، امتیازهای مالی، سیاسی و امنیتی از هر دو قدرت بزرگ یعنی آمریکا و عربستان کسب کند.

در واقع، سیاست امنیتی پاکستان چیزی جز ادامه مأموریتی نیست که از بدو تأسیس برایش تعیین شده بود: هدایت گروه‌های تروریستی و نیابتی به نیابت از قدرت‌های بزرگ، ایجاد اختلال در امنیت منطقه، و سبوتاژ هر نوع پروژه توسعه‌ای که از سوی محور شرق طراحی شده است. اگر چین پاکستان را متحد استراتژیک خود به دلیل دشمنی مشترک با هند می‌پندارد، باید دانست که نیت اسلام‌آباد نسبت به پکن هرگز صادقانه نبوده است. پاکستان در مواقع گوناگون نشان داده که نه به پکن وفادار است و نه به واشنگتن، بلکه صرفاً به منافع لحظه‌ای و بقای خود فکر می‌کند.

به این ترتیب، نقش جدید پاکستان با محوریت سوژه امنیتی تی‌تی‌پی، در راستای همگرایی پنهان میان واشنگتن، ریاض و آنکارا قرار دارد؛ همگرایی‌ای که هدف نهایی‌اش، مهندسی مداوم ناامنی در افغانستان و در نتیجه کنترل ژئوپلیتیک کل آسیای جنوبی و مرکزی است. طالبان، در این میان، نه بازیگر مستقل بلکه بخشی از همان سناریوی طراحی‌شده‌اند که میدان افغانستان را به محل آزمون استراتژی‌های چندلایه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل کرده است.

شهرت درگیری طالبان و پاکستان ناشی از واقعیت ساده‌ای است: این تقابل نه نزاع میان دو بازیگر محلی، بلکه بخشی از پازل بزرگ امنیتی جهان است. پاکستان با بهره‌گیری از تی‌تی‌پی، عملاً سه مأموریت را هم‌زمان پیش می‌برد: کسب امتیاز از واشنگتن، خدمت به اهداف امنیتی ریاض، و هماهنگی با بازی نرم آنکارا. این کشور، همانند یک مزدور ژئوپلیتیکی، ناامنی را به کالای صادراتی خود بدل کرده است. افغانستان نیز در این میان، بار دیگر به میدان تسویه حساب قدرت‌ها تبدیل شده؛ جایی که تروریسم، ژئوپلیتیک و استخبارات، در قالب درامه تازه‌ای به نام «درگیری طالبان و پاکستان»، دوباره پرده‌برداری می‌کنند.

نبرد نامتقارن طالبان و پاکستان؛

بازآفرینی آشوب در سایه رقابت‌های جهانی

سناریوی استانبول و دوحه عمداً و ظاهراً به بن‌بست رسید و اکنون هر یک از طرف‌های این مذاکره نمایشی درحال چیدمان دستور کار تازه‌ای برای رویارویی مستقیم نظامی‌اند. از منظر واقعیت میدانی، جنگ پیش‌رو بیش از آنکه به تقابل متوازن میان دو ارتش منجر شود، شکل جنگی نامتقارن خواهد داشت؛ اما همین عدم تقارن، نه تنها ماهیت عملیات بلکه گستره و پیامدهای منطقه‌ای بحران را گسترش می‌دهد و عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی و دیپلماتیک منطقه را به‌طور همزمان درگیر خواهد کرد. حتی واکنش‌های محدودِ دو طرف، با هدف گرم نگه‌داشتن میدان نبرد، می‌تواند شبکه‌های ترانزیتی، بازارهای انرژی، مبادلات دیپلماتیک و جریان‌های پناهجویی را به هم بریزد و باعث ایجاد کابوس‌های چندجانبه برای ثبات منطقه‌ای شود. طالبان اگرچه ممکن است به اجرای ظاهری مفاد توافقنامه دوحه متعهد بماند، اما در واقع جز بی‌ثبات‌سازی منطقه‌ای و میزبانی از رادیکالیسم سیستماتیک، گزینه استراتژیک دیگری در اختیار ندارد؛ همان ظرفیت‌های محدود داخلی و پیوندهای منطقه‌ای نیز برای نجات بلندمدتشان کافی نخواهد بود، زیرا فقدان مشروعیت بین‌المللی، ضعف ابزارهای حکمرانی و وابستگی به منابع ناامن، این گروه را در موضع تدافعی قرار داده است. در مقابل، پاکستان در بهره‌گیری از شبکه‌های نفوذ، ساختارهای اطلاعاتی و ظرفیت‌های دیپلماتیک و اقتصادی، امتیازات معناداری دارد که به‌سادگی می‌تواند فضای سیاست و امنیت را علیه طالبان تنگ کند و این امتیازات در صورت استفاده هماهنگ، به چالش‌های بالفعل برای حاکمیت نیم‌بند طالبان تبدیل خواهند شد.

یکی از شقوق راهبردی قابل توجه برای اسلام‌آباد، بازگشت تدریجی همکاری استخباراتی با واشنگتن تحت پوشش مقابله با تروریسم است؛ این بازتعریف همکاری نه تنها مشروعیت عملیاتی حملات هدفمند را افزایش می‌دهد بلکه امکان تبادل اطلاعات و هماهنگی نظامی را در مرزها افزایش می‌دهد و طالبان را در

معرض هدف‌گیری‌های انتخابی قرار می‌دهد. تشدید حملات هوایی و پهپادی بر گذرگاه‌ها و مناطق مرزی مانند کُتر، ننگرهار و پکتیا، با هدف تضعیف پایگاه‌های لجستیکی و خطوط ارتباطی طالبان، می‌تواند ساختار فرماندهی و مدیریت میدان را دچار اختلال جدی کند و فشار نظامی برون‌مرزی را به بحران‌های انسانی و جابه‌جایی جمعیتی تبدیل سازد. هم‌زمان، اسلام‌آباد قادر است از اپوزیسیون داخلی طالبان حمایت کند و با استفاده از مسیرهای جغرافیایی حساس مانند چترال، جریان مخالفان را بیمه و پشتیبانی کند؛ این عملیات نه‌تنها می‌تواند میدان‌های جنگ داخلی را تشدید کند بلکه ساختارهای محلی قدرت را به نفع بازیگران ضدطالبانی تغییر دهد.

در سطح ابزارهای فرمانطقه‌ای، کارت داعش و دیگر گروه‌های افراطی که برخی از آنها همچنان در سیطره یا نفوذ شبکه‌های اطلاعاتی پاکستان قرار دارند، قابل بازی است؛ ای‌کاشف این ظرفیت، هم‌زمان ابزار خطرناکی است که می‌تواند به‌سادگی به یک آتش‌فشان غیرقابل کنترل تبدیل شود، اما اسلام‌آباد در کوتاه‌مدت از این کارت برای مشروعیت‌بخشی به عملیات امنیتی و تضعیف اعتبار طالبان بهره خواهد برد. دستگاه دیپلماسی پاکستان نیز می‌تواند با بلندگوی بین‌المللی محکومیت طالبان، شکاف و تقسیم درونی این گروه را تشدید کند و هم‌صدایی منطقه‌ای و جهانی علیه آنان شکل دهد؛ این فشار دیپلماتیک در کنار تحریم‌های اقتصادی هدفمند، توان باقی‌مانده حکومت طالبان را فرسایش می‌دهد. استفاده از جریان حقانی‌ها یا گروه‌های ذی‌نفوذ در تشکیل جبهه‌های متحد با مخالفان طالبان، نشان‌دهنده گرایش اسلام‌آباد به مهندسی شبکه‌های محلی علیه ساختار رسمی طالبان است؛ این راهبرد شبکه‌ای می‌تواند جبهه‌های متعددی در برابر طالبان باز کند و مانع از تثبیت سریع هرگونه کنترل مرکزی شود.

کارتی که کمتر به‌صورت نظامی اما بسیار مؤثر است، اهرم مهاجران است؛ پاکستان می‌تواند با مدیریت جریان‌های مهاجرتی و کنترل کمپ‌ها، فشار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بر قلمروهای تحت کنترل طالبان وارد کند و از بار تحمیلی مهاجران به‌عنوان فشار نرم و چابک علیه حکومت ناتوان کابل استفاده نماید. در کنار آن، مسدودسازی گذرگاه‌های کلیدی مانند تورخم، سپین بولدک و چمن، دست تجاری طالبان را تنگ خواهد کرد و اقتصاد نیمه‌رسمی پشتوان حکمرانی آنان را هدف قرار می‌دهد؛ این قفل اقتصادی می‌تواند باعث کاهش منابع مالی، کمبود تامین کالا و در نتیجه کاهش مقبولیت محلی طالبان شود. ترکیب فشارهای اقتصادی، دیپلماتیک و نظامی در یک چارچوب هماهنگ، ریسک تبدیل تنش به یک بحران فراگیر را بالا

می‌برد، زیرا هر حرکت کنترلی پاکستان می‌تواند پاسخ‌های نامتقارن از سوی شبکه‌های ایدئولوژیک و ضد پاکستان در داخل خاک افغانستان تولید کند و دور جدیدی از بی‌ثباتی ایجاد نماید.

پیوند دادن این گزاره‌ها به تصویر استراتژیک گسترده‌تر، حاکی است که معادلات آینده نه صرفاً درباره پیروزی یا شکست میدانی یک طرف، بلکه درباره رقابت برای شکل‌دهی به قواعد بازی منطقه‌ای خواهد بود. بازی اسلام‌آباد عمدتاً تلفیقی از عملیات سخت و نرم است؛ سخت برای تخریب ظرفیت عملیاتی طالبان و نرم برای مشروعیت‌زدایی و مهندسی سیاسی پساجنگ. این ترکیب می‌تواند در کوتاه‌مدت کارآمدی داشته باشد، اما در میان‌مدت ریسک‌های بازتولید افراط‌گرایی، افزایش بی‌ثباتی مرزی و هزینه‌های انسانی و اقتصادی برای همه بازیگران منطقه‌ای را به همراه خواهد داشت. از منظر پیامدهای ژئوپلیتیک، هرگونه تشدید نظامی کنترل‌شده می‌تواند وارد فاز رقابت‌های بزرگ‌تر شود و بازیگران فرامنطقه‌ای را وادار به بازتعریف مواضع خود نسبت به افغانستان سازد؛ در چنین وضعیتی دیپلماسی هوشمند و ایجاد کانال‌های شفاف بین قدرت‌ها برای جلوگیری از بسط تصادفی درگیری ضروری به نظر می‌رسد، اما فعلاً اراده‌ای منطقه‌ای برای چنین مدیریت جمعی دیده نمی‌شود.

در جمع‌بندی، سناریوی جنگ میان طالبان و پاکستان، هرچند از منظر تسلیحاتی و ساختاری نامتقارن است، اما توانایی ایجاد بحران‌های چندبعدی را دارد؛ طالبان با منابع اندک و گزینه‌های محدود، در برابر پاکستان که مجموعه‌ای از کارت‌های اطلاعاتی، نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک را در اختیار دارد، در موضع ضعفی قرار گرفته است. اگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به سرعت وارد کنش‌های متقابل شوند، خطر کشیده شدن تعارض به حوزه‌های مجاور و حتی تبدیل آن به بحران منطقه‌ای واقعی بسیار جدی است. در چنین بستری، تنها فرمان عقلانی، کاهش تنش، مهار ابزارهای خارج از کنترلی مانند گروه‌های افراطی و حفظ مسیرهای حیاتی انسانی و تجاری است؛ در غیر این صورت، آنچه در کوتاه‌مدت یک منازعه مهندسی‌شده جلوه می‌کند، در میان‌مدت به مجموعه‌ای از بحران‌های اقتصادی، انسانی و امنیتی پیچیده بدل خواهد شد که کنترل آن برای هیچ‌یک از طرف‌ها آسان نخواهد بود.

پایان کار چه می شود؟

تحولات جاری در مرزهای افغانستان و پاکستان را نمی‌توان به‌عنوان رخدادهایی پراکنده یا واکنش‌های احساسی دو بازیگر محلی تفسیر کرد؛ بلکه این وقایع بخشی از الگوی بزرگ‌تر و ساختاری از «دیپلماسی ترور» است که در سراسر منطقه جنوب و مرکز آسیا جریان دارد. در این چارچوب، طالبان و پاکستان به‌مثابه دو بازوی یک منظومه واحد عمل می‌کنند؛ منظومه‌ای که ماهیت آن نه سیاسی یا مذهبی، بلکه استخباراتی است. کتاب حاضر کوشیده است این منطق پنهان را آشکار کند و نشان دهد که چگونه جنگ به ابزار مذاکره، مرگ به زبان دیپلماسی و ترور به سازوکار مدیریت قدرت بدل شده است.

در تحلیل نهایی، می‌توان گفت که ساختار امنیتی افغانستان در دو دهه گذشته از «نظام کنترلی دولت-ملت» به «اکوسیستم عملیاتی بحران» تبدیل شده است. این دگرگونی حاصل سه روند هم‌زمان است: نخست، فروپاشی نظم امنیتی ناشی از اشغال آمریکا؛ دوم، بازتولید گروه‌های نیابتی در مدار پاکستان؛ و سوم، مداخله چندلایه قدرت‌های فرامنطقه‌ای از طریق عربستان، ترکیه و قطر. بنابراین، بحران کنونی نه صرفاً تضاد میان طالبان و ارتش پاکستان، بلکه مرحله‌ای از بازتعریف راهبرد بی‌ثباتی در جغرافیای افغانستان است.

پاکستان در این میان، همچنان بازیگر محوری است که امنیت را به کالا و ترور را به ابزار تجارت سیاسی بدل کرده است. ساختار سیاسی این کشور، از بدو تأسیس، بر محور ترس از نابودی و دشمن‌سازی مستمر استوار بوده است. ارتش و آی‌اس‌آی برای حفظ جایگاه خویش در جامعه و سیاست، نیازمند وجود دشمن دائمی‌اند؛ دشمنی که گاه در هیأت هند ظاهر می‌شود، زمانی در شکل افغانستان، و زمانی دیگر در قالب گروه‌های تروریستی‌ای که خود آن‌ها را خلق کرده‌اند. از همین رو، تی‌پی و طالبان دو محصول از یک کارخانه‌اند: کارخانه‌ای که از بحران می‌زید و از جنگ مشروعیت می‌گیرد.

تحلیل امنیتی این وضعیت نشان می‌دهد که طالبان و تحریک طالبان پاکستان، دو شاخه از یک درخت استخباراتی هستند. جدال میان آن‌ها و ارتش پاکستان بیش از آنکه ماهیتی نظامی داشته باشد، یک نمایش

تنظیم شده برای القای مشروعیت و بازتولید امتیازهای بین‌المللی اسلام‌آباد است. هر بار که تنش بالا می‌گیرد، پاکستان با مظلوم‌نمایی در برابر جامعه جهانی، کمک‌های مالی و نظامی بیشتری از واشنگتن و متحدان عربی‌اش دریافت می‌کند. بدین ترتیب، تروریسم نه تهدید امنیت ملی پاکستان، بلکه دارایی استراتژیک آن است.

از منظر ژئوپلیتیکی، طالبان نه نیروی خودمختار، بلکه پیمانکار امنیتی در خدمت شبکه‌ای چندلایه از منافع منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای‌اند. پس از خروج آمریکا از افغانستان، مأموریت طالبان از «مبارزه با اشغال» به «مدیریت از راه دور بحران» تغییر یافت. واشنگتن با آگاهی کامل، خلأ قدرت را به گروهی واگذار کرد که بتواند بی‌ثباتی را کنترل کند و در عین حال مانع از تثبیت نفوذ چین، روسیه و ایران در پیرامون افغانستان شود. این الگو، همان سیاست قدیمی «مدیریت بحران پایدار» است که هدف آن حفظ میدان پرتنش اما قابل کنترل برای مهار رقبای ژئوپلیتیکی آمریکا است.

در این چارچوب، افغانستان بار دیگر به «آزمایشگاه امنیتی» قدرت‌های بزرگ تبدیل شده است. پروژه‌های ظاهراً اقتصادی و زیرساختی چون تاپی، کاسا ۱۰۰۰ و قوشتیبه در واقع پوششی برای رقابت‌های نفوذ هستند. پاکستان، ترکیه و قطر با تمویل عربستان، نقش بازوی نرم آمریکا را ایفا می‌کنند تا از مسیر مذهب و تجارت انرژی، محور شرق را درگیر بحران‌های مصنوعی سازند. این همکاری امنیتی میان عرب‌ها، ترک‌ها و پاکستان، در اصل تداوم همان الگوی دهه ۱۹۸۰ است که در جنگ سرد برای مقابله با شوروی به کار گرفته شد.

در سطح راهبردی، طالبان اکنون به دو قطب تقسیم شده‌اند: شاخه‌ای که همچنان تابع آی‌اس‌آی است و شاخه‌ای که در پی استقلال نسبی و رابطه با چین، ایران و روسیه است. همین واگرایی درون‌گروهی، دلیل اصلی تنش‌های اخیر میان طالبان و پاکستان است. اسلام‌آباد با استفاده از بهانه تی‌تی‌پی، می‌کوشد این عناصر سرکش را شناسایی و حذف کند تا ساختار تصمیم‌گیری در کابل دوباره در مدار آی‌اس‌آی قرار گیرد. بنابراین، مذاکرات استانبول و دوحه، نه گفت‌وگوهای صلح بلکه عملیات‌های استخباراتی برای بازآرایی شبکه‌های نفوذاند.

از منظر امنیت منطقه‌ای، نتیجه این فرآیند، شکل‌گیری یک کمربند ناامنی از وزیرستان تا بدخشان است. انتقال جنگجویان تی‌تی‌پی به شمال افغانستان، بخشی از سناریوی مهندسی جمعیتی و جلوگیری از شکل‌گیری

مقاومت ملی در این مناطق است. با جابه‌جایی این نیروها، توازن قومی و سیاسی در شمال دگرگون می‌شود و طالبان می‌توانند هرگونه جبهه ضدطالبانی را در نطفه خفه کنند. در ظاهر، این اقدام به نام مبارزه با تروریسم انجام می‌شود، اما در باطن، هدف آن تثبیت تسلط طالبان و استمرار عمق استراتژیک پاکستان است.

تحلیل ساختاری از این روند نشان می‌دهد که امنیت افغانستان به‌جای آنکه بر پایه مشروعیت داخلی و ظرفیت ملی شکل گیرد، همچنان تابعی از روابط قدرت‌های بیرونی است. در این میان، واشنگتن، لندن، ریاض و آنکارا از بی‌ثباتی افغانستان برای تحقق اهداف ژئوپلیتیکی خود بهره می‌برند، در حالی که چین، روسیه و ایران از گسترش این بی‌ثباتی بیمناک‌اند. تقابل این دو محور، افغانستان را به صحنه‌ای از جنگ سرد جدید بدل کرده است؛ جنگی که ابزار آن دیگر ارتش‌های کلاسیک نیستند، بلکه شبکه‌های تروریستی، رسانه‌ای و اطلاعاتی‌اند.

در سطح نظری، مفهوم «دیپلماسی ترور» که نویسنده طرح کرده، تبیینی است از چگونگی ادغام ابزارهای خشونت در نظام تصمیم‌گیری سیاسی. در این چارچوب، ترور و گفت‌وگو دو وجه از یک فرآیند واحدند: یکی تهدید می‌آفریند و دیگری مشروعیت. وقتی طالبان در میدان جنگ بحران می‌آفرینند، پاکستان در میز مذاکره امتیاز می‌گیرد. این رابطه دوسویه میان خشونت و دیپلماسی، ماهیت جدیدی از سیاست خارجی را پدید آورده که می‌توان آن را «سیاست امنیت‌محور بدون دولت» نامید؛ سیاستی که در آن دولت‌ها با بازیگران غیردولتی خویشاوندی پیدا کرده‌اند و مرز میان سیاست و ترور از میان رفته است.

از حیث سیاسی، طالبان نماینده هیچ ملت و ساختار مشروعی نیستند؛ اما برای غرب، حضور آنان در قدرت ابزاری برای جلوگیری از ظهور دولت ملی در افغانستان است. غرب به‌خوبی می‌داند که ثبات واقعی در کابل، به معنای شکل‌گیری مرکز مستقل تصمیم‌گیری در قلب آسیا خواهد بود؛ رخدادی که با منافع واشنگتن و لندن سازگار نیست. از این رو، بی‌ثباتی نه عارضه بلکه ضرورت ژئوپلیتیکی برای حفظ توازن قدرت در منطقه است.

در بعد اجتماعی و ایدئولوژیک، استمرار وضعیت کنونی به تضعیف بنیان‌های هویت ملی و زبانی در افغانستان منجر شده است. پروژه‌های فرهنگی تحت عنوان «حوزه فارسی‌زبان» یا «همگرایی اسلامی» در واقع بخشی از برنامه نرم‌افزاری برای تضعیف عنصر هویتی خراسانی و حذف مؤلفه تاجیکی از معادله قدرت

است. طالبان و حامیان منطقه‌ای‌شان با بهره‌گیری از گفتمان مذهبی، می‌کوشند مرزهای فرهنگی و زبانی را در قالب اسلام سیاسی حل کنند تا از شکل‌گیری جنبش‌های آگاهی ملی جلوگیری نمایند. این روند، خود نوعی «امنیتی‌سازی هویت» است که در نهایت، زمینه را برای سلطه ایدئولوژیک بیگانگان فراهم می‌سازد.

پیامدهای امنیتی این وضعیت را می‌توان در سه سطح تبیین کرد:

۱. در سطح ملی، افغانستان به جای بازیگر فعال، به صحنه تعامل نیروهای بیرونی تبدیل شده است. حاکمیت ملی تضعیف شده و تصمیم‌گیری‌های امنیتی در کابل تابع اراده بیرونی است.

۲. در سطح منطقه‌ای، رقابت میان محور غرب و محور شرق بر سر افغانستان به نقطه تقابل رسیده است. هرگونه بحران در افغانستان بلافاصله دامنه‌ای منطقه‌ای می‌یابد و به بی‌ثباتی در آسیای مرکزی، ایران و پاکستان سرریز می‌کند.

۳. در سطح بین‌المللی، افغانستان به یکی از میدان‌های کلیدی «جنگ‌های ترکیبی» تبدیل شده است؛ جنگ‌هایی که در آن ابزار نظامی، رسانه‌ای، اقتصادی و سایبری به‌صورت هم‌زمان به کار گرفته می‌شوند تا ساختار دولت‌ها را از درون فرسوده سازند.

در جمع‌بندی نهایی، می‌توان گفت که بحران طالبان-پاکستان صرفاً تداوم همان الگویی است که بیش از چهار دهه سیاست و امنیت منطقه را شکل داده است: الگوی «بی‌ثباتی مدیریت‌شده». در این الگو، هیچ بازیگری خواهان پیروزی کامل نیست، زیرا شکست دشمن به معنای از بین رفتن بهانه برای تداوم کمک‌ها و حمایت‌های بین‌المللی است. اسلام‌آباد، کابل، دوحه، ریاض و آنکارا، هر یک در مدار خاصی از این الگو عمل می‌کنند و محصول نهایی آن، حفظ یک افغانستان ضعیف و وابسته است.

آینده این وضعیت، به میزان توان نیروهای ملی در بازتعریف مفهوم امنیت و استقلال بستگی دارد. تا زمانی که افغانستان نتواند امنیت را از حالت واکنشی و وابسته بیرون کشد و آن را در قالب دکترین ملی و بومی بازسازی کند، این کشور در تله بازی‌های استخباراتی باقی خواهد ماند. استقلال سیاسی بدون استقلال

استخباراتی و رسانه‌ای ممکن نیست. نهادسازی امنیتی بر پایه منافع ملی و جدایی از وابستگی به ساختارهای بیگانه، نخستین گام برای خروج از چرخه بحران است.

در سطح سیاست خارجی، افغانستان باید از حالت «موضوع سیاست» به «فاعل سیاست» تبدیل شود؛ یعنی به جای اینکه میدان رقابت قدرت‌ها باشد، به محور همکاری منطقه‌ای بدل گردد. این امر تنها در صورتی ممکن است که دولت آینده افغانستان بتواند از وابستگی به پاکستان رها شود، روابط متوازن با محور شرق و غرب برقرار کند و از سیاست خارجی چندوجهی بهره گیرد.

از نظر دکترینال، آنچه امروز نیاز است، طراحی یک سیاست امنیت ملی انعطاف‌پذیر و چندسطحی است که بتواند در برابر فشارهای بیرونی و تهدیدات داخلی مقاومت کند. این دکترین باید بر سه اصل استوار باشد:

۱. استقلال تصمیم‌گیری استخباراتی؛

۲. بازتعریف رابطه با همسایگان بر اساس منافع متقابل نه وابستگی تاریخی؛

۳. استفاده از ظرفیت فرهنگی و تمدنی برای ایجاد مشروعیت داخلی و قدرت نرم منطقه‌ای.

در نهایت، کتاب حاضر یادآور این حقیقت است که افغانستان در مرحله حساسی از تاریخ خود قرار دارد. اگر نخبگان سیاسی و فکری نتوانند ماهیت پیچیده بازی‌های استخباراتی و نظامی پیرامون کشور را درک کنند، نسل‌های آینده نیز در همین چرخه تکراری خشونت و بحران گرفتار خواهند ماند. درک ماهیت «دیپلماسی ترور» تنها از رهگذر تحلیل انتقادی و هوشمندانه ممکن است؛ تحلیلی که ساختارهای پنهان قدرت را افشا و منطق استمرار بحران را برملا سازد.

افغانستان برای عبور از وضعیت کنونی نیازمند بازتعریف خود در سطح نظری و عملی است. از قربانی به کنشگر، از میدان جنگ به مرکز تصمیم، و از تابع استخبارات دیگران به معمار امنیت خود. تا زمانی که این تحول فکری و نهادی رخ ندهد، هر گلوله‌ای که در مرزهایش شلیک می‌شود، تداوم همان سناریوی استخباراتی خواهد بود که هدف نهایی آن، نگه‌داشتن این سرزمین در وضعیت «بی‌ثباتی سودمند» است.

